شیأ من حقائق الاحکام علم یألوا جهدا فی نصرة الاسلام ولم یبالوا ببذل الانفس والاموال فی سبیل الله حتی رقوا ارفع مدارج المقام ومعارج المرام ولم یخافوا فی الله لومة اللوام فهم الملوک علی الاسرة فی الجنة والسلاطین فی دار السلام سپس معروض رای بیضا ضیای عارفان نسب اهل بیت رسالت و ناقدان جواهر زواهر معدن سیادت و ایالت باد که نسل آدم ابو البشر علیه السلام و ذریت آن اکرم الانام شجره ایست که بحکم خلق آدم بیده خود دست خالق آنرا نشانیده و ازتخم وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِيْنٍ دمیده و در حدائق وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوْبًا وَّقَبَائِلَ بالیده و نص جلی و حجت قوی بر محافظت این شجرهٔ بلند و مراقبت این درخت برومند حدیث نبویست تعلموا من انسابکم ما تصلون به ارحامکم خصوصا شجرهٔ طیبه ریاض مصطفوی [illegible] لیل و نهار [illegible] همین چون سبزهٔ بیگانه [illegible] پیوند آن شجرهٔ خود را [illegible] دست گلچین بصیرت [illegible] رضی الله عنهما مرویست که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من انتسب الی غیر ابیه او تولی غیر موالیه فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین بنا بر ذلک غایت شقاوت و نهایت جفا باشد که خود را در دیدهٔ مردم چنانکه هست ننماید و چنانکه نیست بنماید و بانتساب بسوی غیر پدر و تولی بغیر موالی مستحق لعن و نفرین همگنان گردد نعوذ بالله من جمیع ما کرهه الله و بجای خود ثابت شده که نسب اولاد آبا باشد نه با مهات و اینجا [illegible] از غیر فاطمیه شریف ست [illegible]
و نا بنوا بنائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد و لیکن در [illegible] نسب ایشان
[illegible]

از طرف فاطمه رضی الله عنها متصل بجناب رسالت مآب ست علیه الصلوة والسلام واین سیکی
از خصائص نبویست که دیگری دران شریک نیست ونمی تواند شد صاحب تلخیص گفته و
من خصائصه صلی الله علیه واله وسلم ان اولاد بناته ینسبون الیه صلی الله
علیه واله وسلم واولاد بنات غیره لا ینسبون الی جدهم من جهة الام فی
الکفاءة وغیرها قال صاحب الکشاف تحت آیة المباهلة لا دلیل اقوی من هذا
علی فضل اصحاب الکساء وهم علی وفاطمة والحسنان انتهی گویم کریمهٔ نَدْعُ اَبْنَآءَنَا
وَاَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ نص مجمل ست بر آنکه فاطمه
وحسنین ابنای رسول خدا اند صلی الله علیه وآله وسلم وآحادیث صحیحه مبین اوست آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرموده ان ابنی هذا سید الحدیث مراد با بن درینجا حسن بن فاطمه ست
ومؤید اوست الحسین منی وانا من حسین ولقب سیادت نیز از همین جا گرفته اند ودر چند
حدیث دیگر نیز صراحت باین لقب عالی آمده مثل آنکه طبرانی در کبیر از حسن بن علی روایت کرده که
ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال لانس یا انس ادع لی سید العرب
فقالت عائشة الست سید العرب قال انا سید ولد آدم وعلی سید العرب
فلما جاء ای علی قال یا معشر الانصار الا ادلکم علی من ان تمسکتم به لن تضلوا
بعده ابدا هذا علی فاحبوه بحبی واکرموه بکرامتی فان جبرئیل امرنی بالذی
قلت لکم عن الله عز وجل وچون امر الٰهی بواسطه جبرئیل امین بمحبت علی کرم الله وجهه وارد شده
باشد که ابن عم وختن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ست تا بفاطمه وحسن وحسین که بضعه جسد شریف
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چه رسد ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا ✠ شعبی از علی بن
ابی طالب آورده که قال سلی قال لی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم مرحبا
بسید المسلمین وامام المتقین الحدیث وقال لفاطمة انک سیدة امتی کما اسا دن
صریده دو مها وفرموده فاطمة سیدة نساء اهل الجنة وفرمود الحسن والحسین سیدا شباب

اهل الجنة غرض کہ سیادت این چہارا بر نص رسول مختار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثابت ست
چنانکہ خلافت ہر چہار یار باشارہ نص احادیث یا اجماع اہل علم بترتیب واقع متحقق شدہ و
این لقب بخشیدۂ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در اولاد ایشان جاری گشتہ وہنوز در عرف
عامہ وخاصہ باقی ست ولله الحمد حکایات استدلال ایۂ ہدی در اثبات فرزندی خود بہای
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از کتاب وسنت وغیرہ آیندہ بمواضع خود مذکور خواہد شد وچون
این نسبت علی وسیادت جلی بنص نبوی ثابت شد نفع این انتساب والقاب ہم ثابت گردید
زیراکہ الشئ اذا ثبت ثبت بلوازمہ والامام حسن بن علی علیہما السلام فرمودہ نحن اهل البیت
لا یقاس بنا احد ۔ جوہر جام جم از طینت کان دگر ست + تو توقع ز گل کوزہ گران میداری +
علاوۂ این معنے در احادیث مستفیضہ نفع این انتساب وحب اہل بیت بصراحت وارد گشتہ
عن الحسن قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم معرفة آل محمد براءة
من النار وحب آل محمد جواز علی الصراط والولایة لآل محمد امان من العذاب
اخرجه یحیی العامری الشافعی الیمنی فی بهجة المحافل وعن ابن عباس فی قوله تعالی
ولسوف یعطیك ربك فترضی قال رضا محمد ان لا یدخل احد من اهل بیته النار
رواه السدی واخرج الطبرانی بسند رجاله ثقات انه صلی الله علیه واله وسلم
قال لفاطمة ان الله غیر معذبك ولا احدا من ولدك وفی جواهر العقدین للسید
نور الدین علی السمهودی المدنی عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم سألت ربی ان لا یدخل النار احدا من اهل بیتی فاعطانی ذلك و
فیه عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یا فاطمة تدرین لم سمیت
فاطمة ثم قال ان الله فطمها وذریتها عن النار واین اخبار وآثار اگرچہ مورد خاص دارند
وبظاہر مخصوص بحاضرین اہل بیت از فاطمہ وحسنین اند اما بقاعدۂ الاعتبار بعموم اللفظ لا
بخصوص السبب شامل جمیع اولاد اہل بیت اند ومؤید او ست لفظ احد وذریت کہ درین احادیث

واین مقصود جوهری در صحاح گفته واما قولهم ما فی الدار احد فهو اسم لمن یصلح ان یخاطب
یستوی فیه الواحد والجمع والمونث والمذکر قال تعالی لستن کاحد من النساء وقال فما منکم
من احد عنه حاجزین انتهی یعنی لفظ احد عام ست شامل همگنان از مرد وزن و واحد و
جماعت و نیز جوهری گفته ذریة الرجل ولده والجمع الذراری والذریات انتهی و ایضا
نیز بعموم خود شامل جمیع ولد ست چه دانی وچه قاصی ومؤید اوست کریمۀ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ
ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وچون نزول
این کریمه در حق آحاد مؤمنین ست از آحاد اهل بیت مؤمنین چه توان گفت که احق است اند
برسول صلی الله علیه وآله وسلم ونیز در جواهر العقدین مرفوعا آورده ما بال اقوام یزعمون ان
قرابتی لا تنفع ان کل سبب ونسب منقطع یوم القیامة الا نسبی وسببی وان رحمی
موصولة فی الدنیا والآخرة انتهی وفیه نقول متعددة فی ان الانساب منقطعة
غیر نسبه صلی الله علیه وآله وسلم وسببه وصهره وآنکه در کتاب عزیز آمده فلا انساب
بینهم یومئذ مخصوص خواهد بود باین حدیث وامثال آن سید غلام علی آزاد رح گفته وقد علم
مما ذکر فی هذه الاخبار عظم نفع الانتساب الیه صلی الله علیه وآله وسلم ولا ینافیه
ما فی اخری من حثه صلی الله علیه وآله وسلم لاهل بیته علی خشیة الله واتقائه و
طاعته وان القرب الیه یوم القیامة انما هو بالتقوی الی غیر ذلک لانه صلی الله
علیه وآله وسلم خاطبهم بذلک رعایة لمقام التخویف والحث علی العمل علی ان یکونوا
اولی الناس حظا فی تقوی الله وخشیته ثم اولی بحق رحمه وفیه اشارة الی دفع
نوع طمأنینة علیهم حاصل آنکه این نسب علی وسبب جلی وصهر بهی ومجد مؤثل رشرف اول نخوه
آنست که اکتفا بحفظ وضبط آن توان کرد وبقصور حصول آن توغل در طهارت نداشت وتقدیم وترویج
اعمال وتوقع مغفرت از رؤف ذو الجلال وامید شفاعت از رسول متعال توان داشت بشرطیکه اصل
ایمان صحیح همراه باشد بنا علی ذلک محرر سطور صدیق حسن بن اولاد حسن بن اولاد علی بن لطف الله

بن عزیز اسد بن لطف علی بن علی اصغر بن سید کبیر بن تاج الدین بن سید جلال رابع بن سید راجو شهید بن سید جلال ثالث بن سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود بن سید ابو عبد الله جلال الدین مخدوم جهانیان جهان گشت بن سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گلسرخ بخاری بن سید علی مؤید بن سید جعفر بن سید احمد بن سید محمد بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر زکی بن علی نقی بن محمد تقی بن علی رضا بن موسی کاظم بن جعفر صادق بن محمد باقر بن علی زین العابدین بن حسین سبط بن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نسب خود را درین کراسه از جناب نبوت تا خود بر وجه صحت چنانکه در نسب نامهٔ خاندان مضبوط ست برای اخلاف و احباب یگان یگان می نویسد و هر چند منتهای انساب بنی آدم تا آدم علیه السلام ست لیکن چون در صحت آن بنا بر بعد عهد و عدم اعتنای هم بحفظ آن کلام ست بلکه ادعای آن خلاف نص قرآنیست چه حق تعالی فرموده وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ و ابن مسعود رضی الله عنه این آیه را می خواند و می گفت کذب النسابون و عن عمرو بن میمون مثله و یکی علی رضی الله عنه را گفته بود که من نسب مردم بیان می کنم فرمود نمیتوانی گفت آری میتوانم فرمود حق تعالی می گوید وَقُرُونًا بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا گفت انا انسب ذلك الکثیر فرمود ارایت قوله والذین من بعدهم لا یعلمهم الا الله فسکت و عروه بن الزبیر گفته ما وجدنا احدا یعرف ما وراء معد بن عدنان و ابن عباس گفته ما بین عدنان و اسمعیل ثلاثون اباء لا یعرفون و فقهای اسلام را هم درین مسئله خلاف ست چنانچه در لقطة العجلان ذکر کرده ایم لاجرم بدایت نسب درین جا از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کرده شد. و نهایت آن بخود نموده آمد تا اخلاف سعادتمند را محل الحاق نسب خود تا آخر دهر الی ما شاء الله تعالی باقی ماند و بغرض مزید حفظ تمام ضبط اسمای ازواج و بنات هم نوشته شد و [illegible] علیه زیرا که در کتب سیر و طبقات اسمای ازواج مطهرات و بنات طاهرات و [illegible] مات زنان و دختران اهل بیت کرام و ائمه یگان یگان مرقوم ست و در کتب احادیث [illegible] زنان [illegible] زیاده [illegible]

تا بجا غربا و نزنان ماکه بگرد شان نمیرسیم چه رسد و نه در ذکر مجرد اسامی آنها کدام زیان دینی و دنیاوی و مفسدت آخرت متصور ست بلکه اقارب را برای صلهٔ رحم وسیلهٔ جمیله و اجانب را برای معرفت اصل و فرع ذریعهٔ صحیحه بدست می آید و استحیا و عار از اظهار آن در مقام ضرورت شیوهٔ عوام و رسم جهلاست و این مقاله موسوم ست بالفرع النامی من الاصل السامی بالمدینهٔ ...

سید المرسلین خاتم النبیین اصل الجود عین الشاهد والمشهود اول الاوائل و ادل الدلائل

مبدء النور الازلی و منتهی العروج الکمالی غایة الغایات و نهایة النهایات المتعین بنشأة المثل الاعلی الالهی هیولی العالم الغیر المتناهی روح الارواح و نور الاشباح فالق اصباح الغیب و دافع ظلمات الریب محمد التسعة والتسعین رحمة للعالمین المرسل الی کافة الخلق اجمعین سید ما فی الوجود صاحب لواء الحمد والمقام المحمود ابو الاکوان و ام الامکان المبرقع بالعما ابو القاسم احمد المجتبی محمد المصطفی بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر وهو قریش بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اد بن ادد بن مقوم بن ناحور بن تیرح بن یعرب بن یشجب بن ثابت بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم بن آزر بن ناحور بن شاروخ بن راغو بن فالخ بن عیبر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لامك بن متوشلخ بن خنوخ وهو ادریس بن یرد بن مهلیل بن قینن بن یانش بن شیث بن آدم علیه السلام والنسب الی عدنان متفق علی صحته وما بعده مختلف فیه الا انهم اتفقوا علی ان النسب یرجع الی اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله تعالی کما حققنا ذلك فی لقطة العجلان حافظ ابو الخطاب عمر بن حسن بن دحیه کلبی گفته علما اجماع کرده اند و اجماع ایشان حجت ست بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

انتساب می فرمود تا عدنان و تجاوز نمی کرد از ان انتهی و عن ابن عباس قال کان رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم اذا انتسب لم یجاوز فی انتسابه معد بن عدنان و یقول
کذب النسابون مرتین او ثلاثا اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس مگر سهیلی گفته که اصح
درین حدیث آنست که قول ابن مسعود ست و عمر بن خطاب گفته انما ننتسب الی عدنان و
ما فوق ذلک لا ندری ما هو و کلام حافظ یعمری و ابن حجر عسقلانی و قسطلانی و غیرهم
صریح ست در انکه از عدنان تا اسمعیل و از ابراهیم تا آدم خلاف ست پس قول قائل به ثبوت آن
تا آدم خطا ست و لفظ سیرت عسقلانی این ست اختلف فی ما بین عدنان و اسمعیل خلافا
کثیرا و من اسمعیل الی آدم متفق علی اکثره و فیه خلف یسیر فی عدد الآباء و فیه
خلف ایضا فی ضبط بعض الاسماء انتهی زرقانی در شرح مواهب لدنیه بعد نقل این عبارت
گفته و من خطه نقلت و قد التزم فیها الاقتصار علی الاصح فلا یصح زعم ان الخلاف
ضعیف جدا لم یعتد به من نفاه بمجرد التجی بعقلی و ابن عباس فرموده میان عدنان و
اسمعیل سی پدر اند که شناخته نمی شوند گویم از سی نفر هم زیاده و کم گفته اند و عروة بن الزبیر بن العوام
گفته نیافتیم کسی را که بشناسد بعد معد بن عدنان زرقانی گوید و هذا لا ینافی وجدان غیره من
یعرف ذلک و مروی ست مالک بن انس را از رسانیدن نسب خود تا آدم سوال کرد پس مکروه داشت
آن را گفته شد اگر تا اسمعیل برساند این را هم مکروه گرفت و بر سبیل انکار فرمود من اخبره بذلک و همچنین
در رفع نسب دیگر انبیا علیهم السلام تا آدم از وی کراهت مرویست قسطلانی گفته انچه بما می رسد اعراض
کردن از ما فوق عدنان ست بنابر تخلیط و تغیر الفاظ و صعوبت اسما با قلت فائده انتهی ابو جعفر بن
حبیب در تاریخ خود از ابن عباس آورده که عدنان و معد و ربیعه بن خزیمه و اسد بر ملت ابراهیم
علیه السلام بودند پس ذکر ایشان جز بخیر نباید کرد و روی الزبیر بن بکار مرفوعا
لا تسبوا مضر و لا ربیعة فانهما کانا مسلمین و این حدیث را شاهدست نزدیک
ابن حبیب از مرسل سعید بن مسیب زبیر گفته عدنان اول کسی ست که کعبه را لباس پوشانید یا در زمن او

پوشانیده شد بلا فوری گویند اول کسیکه کعبه را بانطاع پوشانید عدنان است والله اعلم و بالجمله مادر آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم آمنه بنت وهب بن مناف بن زهره بن کلاب بن مره بوده تولد شریف
در مکه عام الفیل بروز دوشنبه دوم شهر ربیع الاول یا هشتم یا دوازدهم بوده هفتادهم سال از سلطنت
کسری نوشیروان و پانصد و هفتاد و هشتم سال از رفع عیسی علیه السلام بر آسمان و نهصد و ششم
سال از سلطنت اسکندر رومی و ششهزار و چهل و سوم سال از هبوط آدم علیه السلام کما بینا
ذلک فی حجج الکرامه آنحضرت را بعد از تولد تا هفت روز آمنه شیر داد بعد از ان ثویبه عتیقه ابی لهب
بشرف ارضاع مشرف گشت و پسر ثویبه که شیر او رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خورده مسروح نام
داشت بعد از ان حلیمه بنت ابی ذویب سعدیه آنحضرت را بمسکن خود ببرد و متکفل ارضاع شد
و چون مدت شیر که دو سال باشد تمام شد حلیمه او را بپیش آمنه آورد و بواسطه آنکه خیر و برکت
بسیار از آنحضرت مشاهده کرده بود از آمنه درخواست کرد که چندگاه دیگر این طفل نزد ما باشد
و آمنه ملتمس او را قبول داشت حلیمه باز او را بمسکن خود برد و چون عمر آنحضرت بدو سال و چهار ماه و قیل هفت ماه
و قیل دو ماه رسید عبدالله پدر آنحضرت در ابواء نام موضعی میان مکه و مدینه وفات یافت و در سه
سالگی یا چهار سالگی جبرئیل و میکائیل صدر مبارک را شق نمودند و قلب او را برآورده چاک
کردند و نقطه سیاه خون آلود که حظ و بهره شیطانی بود برآوردند و بحکمت و ایمان پر ساخته
بجای خودش نهادند و هیچ دردی و المی بآنحضرت نرسید و ما بین کتفین آنحضرت مهر نبوت
گذاشتند مائل بشانه چپ بمقدار بیضه خرد که رنگ آن رنگ بدن و بر وی موهای چند
بود و لنعم ما قیل رباعی پیغام خدا نخست آدم آورد * انجام بشارت ابن مریم آورد * بالجمله
رسل نامه بی خاتم بود * احمد بیامد نامه و خاتم آورد * و سه بار دیگر شق صدر واقع شد یکی
در ده سالگی دوم هنگام بعثت در غار حرا سوم شب معراج و در پنج سالگی یا آغاز سال ششم حلیمه
آنحضرت را بمکه آورده به آمنه مادر وی سپرد و هم آنحضرت شش ساله بود که آمنه فوت کرد و عبدالمطلب
درکنار خویش پرورش میداد چون هشت سال و دو ماه و ده روز رسید عبدالمطلب در گذشت

وعم او ابوطالب که برادر اعیانی عبد الله بود متکفل تربیت گشت و چون بدوازده سال و دو ماه
و ده روز رسید همراه ابوطالب روانهٔ شام شد چون بمقام بصری رسید بحیرا راهب بعلامات
نبوت آنحضرت را بشناخت و با ابوطالب گفت که او را همراه مبر که یهود ایذا خواهند رسانید
لاجرم ابوطالب او را بمکه باز فرستاد و بار دیگر در بیست و پنج سالگی با میسره غلام خدیجه بتقریب
تجارت بشام رفت و باز آمد و خدیجه را دران تجارت منفعت دو چند حاصل شد چون به بیست و
پنج سالگی و دو ماه و ده روز رسید خدیجه را در نکاح آورد و عمر خدیجه دران وقت چهل ساله بود
و قیل بیست و هشت ساله و دوازده اوقیه مهر داد و اوقیه عبارت از چهل درهم است پس جمله مهر
چهار صد و هشتاد درهم شد و پیش از وحی پانزده سال آوازی می شنید و کسی را نمیدید و هفت
سال روشنائی مشاهده می کرد و بآن شادان می بود و چون ایام وحی نزدیک رسید خلوت
و تنهائی را دوست گرفت و در غار کوه حرا که سه کروه راه است از مکه خلوت می داشت و در ذکر
قلبی مستغرق می بود آنگاه تباشیر صبح نبوت دمیدن گرفت و بر هر درختی و سنگی که می گذشت
بزبان فصیح می گفت السلام علیک یا رسول الله و هر طرف که نگاه می کرد شکلی نمی یافت
و هر خوابی که می دید بعد صباح همچنان ظاهر می گشت مدت خلوت و رؤیا شش ماه بود و هرگاه چهل
سال و یک روز رسید روز دو شنبه دوازدهم ربیع الاول در غار حرا جبرئیل بروی ظاهر گشت و
بشارت برسالت داد و گفت بخوان فرمود من خواندن نمی دانم پس جبرئیل آنحضرت را بکنار خود
گرفت و چندان بفشرد که بیطاقت گشت پستر رها کرد و گفت بخوان گفت من خواندن نمیدانم باز
بفشرد تا سه بار بفشرد و بعد سوم بار گفت اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنسَانَ
مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ آنحضرت
بخواند و ترسان نزد خدیجه آمد و گفت بپوشید مرا بپوشید مرا پس جامه بر آنحضرت انداختند تا آنکه
ترس از وی برطرف شد بعده تا سه سال وحی منقطع گشت و آنحضرت غمگین می ماند و جبرئیل
تسلی میداد تا آنکه وحی متتابع شد و آنحضرت خلق را بشریعت اسلام و اتباع احکام دعوت کردن

گرفت و قوم بخصومت او برخاستند و در سال هفتم از بعثت آنحضرت را با بنو هاشم و بنو مطلب
و دیگر مسلمانان در شعب ابوطالب محاصره کردند چون آن حضرت به چهل و نه سال رسید از محاصره بر آمد و
بعد از بر آمدن به هشت ماه و بیست و یک روز عم او ابوطالب وفات یافت و در سوم روز
از موت ابوطالب خدیجه در گذشت و این سال را عام الحزن گویند چون به پنجاه و یک سال
و نه ماه رسید هفدهم رمضان یا ربیع الاول در مکه حق سبحانه و تعالی او را بمرتبه معراج مخصوص
ساخت آنحضرت را از میانه زمزم و مقام ابراهیم بسوی بیت المقدس بردند و سینه مبارک
را شرح کردند و قلب مبارک بر آورده بآب زمزم شستند و با ایمان و حکمت پر کرده بمکانش
باز گذاشتند و بر براق سوار کرده بسموات سبع بردند و آنجا نماز پنجگانه بر آنحضرت و امت وی
فرض گشت چون به پنجاه و سه سال رسید بحکم الهی از مکه بسوی مدینه روز دوشنبه هشتم ربیع الاول
هجرت فرمود و سیم روز دوشنبه داخل مدینه شد و ده سال در مدینه منوره اقامت کرد و درین مدت
بیست و پنج مرتبه با کافران غزا فرمود از انجمله در هفت غزوه که بدر و احد و خندق و بنی قریظه و بنی مصطلق
و خیبر و تبوک باشد بالنفس النفیس خود مقاتله کرد و سوای این غزوات پنجاه دفعه فوجها بطرف کافران روانه کرد
که آنرا بعوث و سرایا گویند و یک مرتبه در سال دهم از هجرت بمکه تشریف برده مناسک حج بجا آورده
وفات شریف روز دوشنبه وقت چاشت دوم یا دوازدهم شهر ربیع الاول بوده و شب سه شنبه یا
چهارشنبه مدفون گردید تاریخ وفات بر قول دوازدهم ربیع الاول متفق علیه اهل سنت و امامیه است
کلینی در کافی گفته قبض علیه السلام لاثنتی عشرة لیلة مضت من ربیع الاول یوم الاثنین
وهو ابن ثلث و ستین سنة انتهی میرزا گفته ولا یتعرض لروایة اخری مدت مرض آنحضرت
که شروع آن بصداع بود دوازده یا چهارده روز گفته اند و امیر المومنین علی و عباس و فضل و قثم و
اسامه بن زید و شقران که هر دو مولای آنحضرت بودند غسل دادند و اوس بن خولی نیز در انجا حاضر بود
محب طبری در خلاصة السیر گفته کفن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی ثلثة اثواب
بیض سحولیة لیس فیها قمیص و لا عمامة بل لفائف من غیر خیاطة انتهی سحول شهریست

از یمن و نزد مالک و شافعی و احمد مستحب انست که سه لفافه بی قمیص و عمامه باشد کذا فی المواهب اللدنیه
و بر جنازه شریف مسلمانان یک یک علحده بی امام و جماعت نماز گزاردند و در قبر آنحضرت علی
و عباس و فضل و قثم و شقران در آمدند عمر شریف بروایت اصح شصت و سه سال بوده و جمله
بست و یک زن را در نکاح آورده از انجمله هشت زن را طلاق داده و پنج زن در حضور روی
صلی الله علیه و آله وسلم فوت گردیدند و نه زن بعد وفات آنحضرت باقی ماندند سوده و عائشه و حفصه
و ام حبیبه و ام سلمه و زینب بنت جحش و جویریه و صفیه و میمونه و چهار سریه نگاهداشتند اول ماریه قبطیه
بنت شمعون که مقوقس والی مصر و اسکندریه برسم هدیه بآنحضرت فرستاده بود و در عهد عمر بن خطاب
رضی الله عنه در سال شانزدهم هجری وفات یافته و در بقیع غرقد مدفون گشته دوم ریحانه بنت
زید بن عمرو قیل بنت شمعون سوم کنیزکی جمیله که از سبایای آنحضرت بود چهارم کنیزکی که زینب بنت
جحش بآنحضرت داده بود و اصح انست که اولاد آنحضرت سه پسر و چهار دختر بوده پسران قاسم و
و عبد الله و ابراهیم و لقب عبد الله طیب و طاهر است و دختران زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه بودند
و اسلام را دریافته ایمان آوردند و هجرت کردند و اولاد آنحضرت جمله از خدیجه کبری بود مگر ابراهیم
از ماریه قبطیه متولد شده محمد بن اسحاق گفته پسران آنحضرت همه در ایام شیرخوارگی وفات یافتند
مفسران گفته اند که بعد از وفات پسران آنحضرت مشرکان مکه شادی نمودند که ما پسران داریم و
ذکر ما با ایشان باقی خواهد ماند و محمد صلی الله علیه و آله وسلم را پسران مردند و نام او محو خواهد شد حق تعالی
این آیه فرستاد المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربك
ثوابا و خیر املا مراد بباقیات صالحات دختران باصلاح باشند اللهم صل وسلم علی
محمد و آله بقدر حسنه و جماله

بعل الزهرا و ابو الائمة الاتقیاء بذر هذه الشجرة العلیا التی اصلها ثابت و فرعها فی السماء

سر الاسرار و مشرق الانوار المهندس فی الغیوب اللاهوتیة السیاح فی

الفیافی الجبروتیه تصویر الهیولی الملکوتیه والی الولایة الناسوتیه انموذج الواجب
وشخص الاطلاق المنطبع فی مرایا الانفس والآفاق سر الانبیاء والمرسلین سید
الشهداء والصدیقین صورة الامانة الالهیه مادة العلوم الغیر المتناهیة
الظاهر بالبرهان الباطن بالقدر والشان بسملة کتاب الوجود فاتحة مصحف
الشهود حیدر آجام الابداع الکرار فی معارک الاختراع السر الجلی امام المشارق
والمغارب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه وکرم
وجهه آنجناب اول ائمه هدی واهل بیت رسالت ست کنیت وی ابو الحسن وابو تراب و
لقبش مرتضی بوده هیچ نام او را از ابو تراب خوشتر نیامدی تولد وی در مکهٔ معظمه درون خانهٔ کعبه روز
جمعه سیزدهم رجب بود بعد سی سال از عام الفیل مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف
بود و او اول هاشمیه است که هاشمی زایید و خود را بزیور اسلام زینت بخشید و از مکه بمدینه هجرت کرد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر جنازهٔ او نماز گزارد و از قمیص مبارک خود کفن پوشانید و در قبر
وی در آمده اضطجاع فرمود و گفت اضطجعت فی قبرها لاخفف عنها من ضغطة القبر
والبستها لتلبس من ثیاب الجنة این حدیث را میر آزاد بچنین بی تخریج آورده فلینظر فی سنده
ویحیی عامری در ریاض مستطابه نوشته که علی مرتضی هشت ساله بود که ایمان آورد یا ده ساله یا
چهارده ساله یا شانزده ساله وصواب آنست که از توقیت اسلام آنجناب اعراض باید کرد زیراکه
ضمیر منیرش آلودهٔ زنگ شرک گاهی نگردیده و بتی را بخدائی نپرستیده و در زمان قحط قریش آنحضرت
او را زیر سایهٔ عنایت خود گرفت و در کنار خویش پرورش داد تا آنکه وی صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث
شد و علی بشرف ایمان و تصدیق رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از سائر صحابه سبقت برد در
سیر سیوطی و بهجة المحافل و روضة الاحباب و دیگر کتب معتبره مرقوم ست که باتفاق اهل علم اول کسیکه
ایمان آورد خدیجهٔ کبری ست بعده علی بیک روز و بروایتی در آخر همان روز مسلمان شد و خود وی گفته
صلیت مع النبی قبل الناس سبعاً بعده زید بن حارثه عتیق خدیجه رض بعده ابوبکر صدیق رضی الله عنه

ایمان آورده‌اند و فضائل علمی و عملی و شمائل نسبی و حسبی آنجناب زیاده از آنست که در احاطهٔ شمار
و دائرهٔ انحصار گنجایش تواند نمود و احمد بن حنبل فرموده از هیچ یک صحابهٔ کرام آنقدر فضائل بما
نرسیده که از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رسیده و سعید بن مسیب گفته غیر وی کسی نبود که
سلونی گوید و ابن عباس گفته آیات بسیار در قرآن در حق وی نازل شده بالجمله آنجناب
در ذی الحجه سنه خمس و ثلثین بر مسند خلافت نشست و با سه طائفهٔ باغیهٔ طاغیه محاربه کرد اول
جنگ جمل که با ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها در نصف جمادی الآخره سنه ست و ثلثین
در بصره واقع شد باعث آن طلحه و زبیر بودند و آن گروه را ناکثین خوانند زیرا که از بیعت برگشتند
و ناکث عهد شکننده را گویند دوم حرب صفین که با معاویه رضی الله عنه و اتباع وی وقوع یافت
و ایشان را قاسطین گویند و قاسط آنکه جور کند و از جادهٔ عدل انحراف نماید و این جنگ از
غرهٔ ذی الحجه سنه ست و ثلثین تا مدت یک صد و ده روز تمادی گشته و درین مدت هفتاد و
دو بار محاربه واقع شد و صفین موضعی ست قریب فرات سوم حرب نهروان که با فرقهٔ خوارج در
منتصف جمادی الآخره سنه ثمان و ثلثین دست بهم داد و آن جماعه را مارقین نامند و در حدیث آمده
یخرج قوم من امتی یمرقون من الدین مروق السهم من الرمیة یقتلهم علی بن ابی
طالب اخرجه الطبرانی و حق درین حروب ثلثه با علی بود و مخالفان بر خطا بودند اما همه مسلمان و
اهل ایمان ناجی هستند زیرا که بنای این جنگها بر حرص دنیا بود نه بر مخالفت دین جز اهل خروج که
کلاب نارند روز دهم شهر رمضان شب جمعه سنة اربعین ابن ملجم شقی در مسجد کوفه شمشیری بر
فرق مبارک زد و بیست و یکم شهر مذکور شب شنبه بریاض رضوان خرامید و حسنین و عبدالله بن جعفر
غسل دادند و محمد بن الحنفیه آب میریخت کفن آنجناب بر دستور کفن نبوی بود نه قمیص داشت و
نه دستار همین سه لفافهٔ جامه بود در نجف مدفون ساختند اما موضع قبر متعین نیست عمر وی بقول
راجح شصت و سه سال بوده و مدت خلافت چهار سال و نه ماه در عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب
گفته که اولاد او بحسب اکثر روایات سی و شش نفر بوده هیژده پسر و هیژده دختر و عقب از پنج پسر باقی ماند

حسن و حسین و محمد بن حنفیه و عباس العلمدار و عمر اطرف -

سیدة نساء العالمین ام الائمة الطاهرین الجوهرة القدسیة فی تعین الانسیة صورة النفس

الکلیة هیولی العوالم العقلیة مطلع الانوار العلویة عیبة الاسرار الفاطمیة
ثمرة شجرة الیقین المعروفة بالقدر المبین المعلومة بالفضل المجهول قرة عین
النبی و بضعة الرسول فاطمة البتول رضی الله عنها کنیت او ام محمد ست و القاب او
مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و بتول و حق آنست که هر لقب و وصف که او را یاد کنند
بجای خود باشد احادیث فضائل و مناقب او در دواوین اسلام از کتب سنت و سیر مضبوط ست
ولادت وی در سال سی و پنجم از واقعهٔ فیل پیش از نبوت و بقولی در سال چهل و یکم واقع شد
و بقول صحیح خردترین دختران رسول خدا ست صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی در شهر رمضان
سال دوم از هجرت بعد مراجعت از بدر او را بخواست قال الحافظ المغلطائی وغیره و احمد بن عبد الله
طبری در ذخائر العقبی گفته در ماه صفر بود و در اصابه گفته در اوائل محرم بود و در خمیس نوشته در رجب
بود علی الاصح وقیل فی رمضان و بنا در ماه ذیحجه اتفاق افتاد ابو عمر گفته بعد وقعهٔ بدر بود در
شوال سنه ثلاث اتفاقا و بعضی گفته اند که بعد چهار و نیم ماه از بنای آنحضرت صلی الله علیه و آله و
سلم بعائشه بود و بنا بعد از هفت و نیم ماه از تزویج بود و در آن وقت فاطمه پانزده ساله و پنج ماهه
یا شش و نیم ماهه یا هیجده ساله بود و آنچه در تاریخ ولادت و تزویج ذکر کرده اند می خواهد که سن تزویج
بیست ساله باشد یا چهارده ساله و علی بیست و چهار ساله و یک نیم ماهه بود و هو الراجح علی قول ابن
اسحق و بیهقی و خطیب و ابن عساکر از انس روایت کرده اند که گفت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم نشسته بودم که آثار وحی در بشرهٔ مبارک ظاهر شد چون وحی منجلی گشت فرمود ای انس هیچ
دانی که جبرئیل برای من از نزد رب عرش چه پیغام آورد گفتم خدا و رسول نیک تر دانند فرمود
ان الله امرنی ان ازوج فاطمة بعلی بیت فرزند یگانه خدا است شد با بنت رسول که خدا است

حافظ رضی الدین اسمعیل قزوینی حاکمی بروایت انس آورده که مهر فاطمهٔ زهرا چهار صد مثقال فضه
بود و امام احمد بروایت علی آورده که جهاز فاطمه گلیمی و بالینی از چرم که میانهٔ وی از پوست درخت
خرما پر بوده و سنگ آسیا و مشکی و دو سبوی کلان بود و آنحضرت بعد از تزویج در حق ایشان دعا
کرد و گفت اللهم بارك فیهما وعلیهما ولهما فی نسلهما و در روایتی جمع الله شملکما و
اسعد جدکما و بارك علیکما واخرج منکما کثیرا طیبا و در روایتی اللهم انی
اعیذها بك وذریتها من الشیطان الرجیم وعن ابن عباس ان النبی صلی الله
علیه وآله وسلم قال ان الله جعل ذریة کل نبی فی صلبه وجعل ذریتی فی صلب
علی بن ابی طالب اخرجه الخطیب ورواه الطبرانی عن جابر رضی الله عنه و بصحت
رسیده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن
اغضبها فقد اغضبنی و در روایتی آمده کان یغضب لغضب فاطمة ویرضی لرضاها و
عائشه صدیقه فرموده ما رایت احدا کان اشبه سمتا وهدیا ودلا وفی لفظ حدیثا و
کلاما برسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من فاطمة کانت اذا دخلت علیه قام
الیها فاخذ بیدها فقبلها واجلسها فی مجلسه وکان اذا دخل علیها قامت فاخذت
بیده فقبلته واجلسته فی مجلسها اخرجه ابو داؤد و از ثوبان مولای آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم مرویست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون بسفر رفتی آخر کسی را که وداع کردی
فاطمهٔ زهرا بودی و چون مراجعت فرمودی اول کسی را که از اهل بیت ملاقات کردی وی بودی
آنگاه بحجرهٔ ازواج خود تشریف می برد و قصهٔ تزوج علی با فاطمه بر وجه بسط و ضبط در مواهب لدنیه
و شرح وی از زرقانی مذکورست تفصیل ماجرا از انجا توان دریافت وقد اختلف فی تفضیل
فاطمة علی عائشة قال صاحب بهجة المحافل مذهب المحققین ان خدیجة افضل
من عائشة و فاطمة افضل من الجمیع سید عبد الجلیل بلگرامی گفته بیت وی کسی گفت
عائشه در فضل ٭ بهتر از بنت سید البشرست ٭ مصرعی در جوابش خواندم ٭ رشته دیگر رگ جگر دگرست

گوییم فضائل عائشه هم بسیار است اما فاطمه را خصوصیت دیگر است و فضیلت عائشه اگر بر همگنان
باشد در زمرهٔ ازواج مطهرات خواهد بود نه در جماعهٔ بنات طاهرات سیر آنرا درم این مسئله راه
سند السادات بتقریری شگفته نوشته هر که خواهد آنجا نظر کند در حدیث آمده یا بنیة اما
ترضین انک سیدة نساء العالمین قالت یا ابت فاین مریم قال تلک سیدة نساء
عالمها اخرجه ابن عبد البر والطبرانی بسند علی شرط الشیخین وصحیح آنست که مریم
علیها السلام نبیه نبود بلکه حکایت اجماع کرده اند برآنکه هیچ زن پیغمبر نبوده است وعلی ای حال
فاطمهٔ زهرا افضل نساء دنیاست حتی مریم ام عیسی علیهما السلام کما اختاره المقریزی
والزرکشی والخیضری والجلال السیوطی فی کتابیه شرح النقایة وشرح جمع الجوامع
لادلة واضحة واخبار صادقة وردت فی ذلک وفات فاطمه شب سه‌شنبه سوم شهر رمضان
واقع شده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم به قول اصح به شش ماه و آنحضرت بوی فرموده بود
انک اول اهل بیتی لحوقاً بی فاتقی الله واصبری واز روز وفات آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم تا آخر ایام حیات خود هیچگاه نخندید عمر شریفش بیست و هشت سال بوده بموجب وصیت
او علی رضی الله عنه و اسما بنت عمیس غسل دادند و حسنین آب می بردند و می ریختند و در بقیع وقت
شب مدفون گشت و نماز بروی علی و بقولی عباس گزارد و علی و عباس و فضل در قبر وے
در آمدند و جناب مرتضی در مرثیهٔ او این دو بیت انشاد کرد شعر لکل اجتماع من
خلیلین فرقة * وکل الذی دون الفراق قلیل * وان افتقادی
فاطماً بعد احمد * دلیل علی ان لا یدوم خلیل * از زهرا علیها السلام
دو پسر و سه دختر متولد شده حسن و حسین و رقیه و زینب و ام کلثوم و در سبل الهدی
محسن بسبین شد و جمله هم افزوده و وی و رقیه در صغر سن وفات یافتند آنرا گفته
نه و اما میه محسن ثابت نیست گویند حمل ساقط شده بود انتهی نسل فاطمهٔ زهرا نیست مگر
از حسنین رضی الله عنهم اجمعین —

امام الخافقین سلالة احد الثقلین روح جسد الامامة شمس فلک الشهامة مضمون کتاب

الابداع حل تعمیة الاختراع سر الله فی الوجود انسان عین الشهود مطلع نور الایمان کاشف ستور العرفان الحجة القاطعة والنیرة اللامعة شجرة طوبی القدس سبط البلد الطیب الفند وسبط ازل الغیب وابد الشهادة السر الالهی فی ستر العبادة موضع سر الرسول حاوی کلیات الاصول حافظ الدین وعیبة العلم معدن الفضائل وباب السلم ابو عبد الله الحسین رضی الله عنه وی ابو الائمه ملقب بسید وشهید باشد ولادت با سعادت وی در مدینه طیبه اتفاق افتاد در روز سه شنبه پنجم شعبان سنة اربع از هجرت مدت حمل وی شش ماه بوده وهیچ فرزند شش ماهه بوجود نیامده مگر این امام کریم بن الکریم ویحیی بن زکریا علیهما السلام ومیان ولادت امام حسن وعلوق فاطمه با مام حسین پنجاه روز بود ورسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را حسین نام کرده در سبائک الذهب گفته ولما ولد اخذه النبی صلی الله علیه واله وسلم فی حجره واذن فی اذنه الیمنی واقام فی اذنه الیسری وفعل به کما فعل باخیه الحسن وقد روی عنه صلی الله علیه و اله وسلم قال حسین منی وانا من حسین احب الله من احب الحسین انتهی آنجناب از سینه تا پای مشابهت تمام با خیر الانام داشته چنانچه امام حسن علیه السلام از سینه تا بفرق وآنجناب را جمالی بود که اگر در تاریکی می نشست از بیاض جبین ولمعان رخساره نور آگین آنجناب راه میرفتند، مناقب ومآثر آنجناب خارج از دائره حساب ست. شهادت وی علیه السلام دهم محرم روز جمعه سنة احدی وستین بوده وعمر شریف پنجاه وهفت سال وپنج ماه در رساله زیدیه گفته وی رضی الله عنه چهار یا پنج زن داشت یکی شهربانو دوم لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی ومادر لیلی میمونه دختر ابی سفیان بن حرب بود سوم رباب دختر امرء القیس از بنی عدی چهارم ام اسحق دختر طلحه بن عبد الله تمیمی پنجم قضاعه انتهی ابن خشاب گفته آنحضرت را شش پسر بود و

سه دختر علی اکبر که با پدر بزرگوار شهید شد وعلی اوسط ملقب بزین العابدین وعلی اصغر ومحمد وعبدالله
واین هردو با پدر شهادت یافتند وجعفر که در حیات پدر درگذشت وزینب وسکینه وفاطمه و
حافظ عبدالعزیز جنابذی گفته اولاد آنجناب شش بودند چهار ذکور ودو اناث علی اکبر با پدر
رفت وعلی اصغر زین العابدین وجعفر وعبدالله وسکینه وفاطمه وشیخ مفید امامیه هم اولاد وی
همین شش تن گفته ونحو آن در رساله زیدیه است وگفته علی اصغر از بطن لیلی وعبدالله از بطن
رباب وجعفر از بطن قضاعه بود وفاطمه از بطن شهربانو ودر زنی حسن بن امام حسن رفت وعبدالله
محض وحسن مثلث وابراهیم زائید وسکینه از بطن ام اسحق بود وقیل از بطن رباب وتزوجن بام اسحق
دمشق ست ونسابین حصر کرده اند عقب او را در زین العابدین ابن خلکان گفته ولیس للحسین
عقب الا من ولد زین العابدین انتهی ونزد بعض عقب از فاطمه هم مانده والله اعلم خواجه
محمد پارسا در فصل الخطاب نوشته که روز طف باقی نماند از اولاد وے مگر زین العابدین پس
حق تعالی از صلب وی آنقدر که خواست از اهل بیت نبوت بیرون آورد ودر شرق ودر غرب
منتشر گردانید چنانچه هیچ ناحیه وهیچ شهری از وجود شان خالی نیست ونباشد وآز یزید واخلاف
یک تن نگذاشت که خانه آبادان کند ودم آتش افروزد والله تعالی راستترین گویندگانست
بحبیب خود که فرموده ان شانئك هو الابتر انتهی ابن الاثیر جزری در کتاب النهایه در حدیث
علی رضی الله عنه والله لو ددت معاویة انه ما بقی من بنی هاشم نافخ ضرمة آورده الضرمة
بالتحریك النار وهذا یقال عند المبالغة فی الهلاك لان الکبیر والصغیر ینفخان
النار وازینجا معنی عبارت فصل الخطاب لا یبقی من یزید واخلافه دیار نافخ نار واضح
گردید وتیشه عداوتی که دشمنان برای اهل بیت رسالت مهیا ساخته بودند سر پنجه غیرت الهی بپای
آنها زد ولا یحیق المکر السیئ الا باهله وعاص بن وائل بر فوت طاهر پسر رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم آنحضرت را ابتر گفته بود ودر عرب هر که پسر نباشد ابتر گویند حق تعالی برای تسلیه
فؤاد وے صلی الله علیه وآله وسلم سوره کوثر فرود آورد ومراد بکوثر که بروزن فوعل از کثرت برای

مبالغۂ آیہ خیر بسیار و فرزندان بیشمار اند و فرمودہ دشمن تو دم بریدہ و منقطع از خیر و بی نسل و بی ذریت
و ترا ذریت بسیار و حسن صیت تا یوم القرار باقی خواهد ماند و حق تعالی در قرآن کریم شهادت
بتطهیر این ذریت دادہ و آیۂ تطهیر فرو فرستادہ اگرچہ اهل بیت سکنی کہ عبارت از ازواج مطهرات
هم دران داخل باشند زیرا کہ دخول ایشان مضر مقصود نیست و سیوطی احادیث فضائل آل رسول
را در احیاء المیت بفضائل اهل البیت فراهم نمودہ و آنحضرت گفتہ سبب و نسب من منقطع نشود
روز قیامت و فرمودہ لکل بنی اب عصبۃ ینتمون الیها الا ولد فاطمۃ فانا ولیهم و
عصبتهم وهم عشیرتی خلقوا من طینتی الحدیث اخرجہ ابن عساکر عن علی و نزد
طبرانی از ابن عمر آمدہ مرفوعاً کل بنی انثی فان عصبتهم لابیهم ما خلا ولد فاطمۃ فانی
انا عصبتهم وانا ابوهم و بعض طرق این حدیث بتقوی بعض هست و صاحب تلخیص گفتہ
من خصائصہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان اولاد بناتہ ینتسبون الیہ واولاد بنات
غیرہ لا ینتسبون الی جدهم فی الکفاءۃ وغیرها و در صواعق محرقہ نوشتہ کہ هارون رشید از
موسی کاظم پرسید کہ شما خود را ذریت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہ قسم می گوئید حال آنکہ ابنای
علی بن ابی طالب هستید موسی این آیت کریمہ بخواند ومن ذریتہ داؤد وسلیمن وایوب
ویوسف وموسی وهارون وکذلک نجزی المحسنین وزکریا ویحیی وعیسی والیاس
کل من الصالحین و فرمود عیسی را پدر نبود انتهی قال الرازی فی تفسیرہ تحت هذہ الآیۃ
الآیۃ تدل علی ان الحسن والحسین من ذریۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
لان اللہ تعالی جعل عیسی من ذریۃ ابراهیم مع انہ لا ینتسب الی ابراهیم الا بالام
فکذلک الحسن والحسین من ذریۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان انتسبا الیہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بالام فوجب کونهما من ذریتہ ویقال ان ابا جعفر الباقر
استدل بهذہ الآیۃ عند الحجاج بن یوسف و مراد بآیۂ مباهلہ همین اهل بیت اند در کشاف
زیر کریمۂ ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم گفتہ لا دلیل

اتو یی بن هذا علی فضل اصحاب الکساء وهم علی وفاطمة والحسنان انتهی در
شجرهٔ طیبه گفته فعلم انهم المراد من الآیة وان اولاد فاطمة وذریتهم یسمون
ابناءه وینسبون الیه نسبة صحیحة نافعة فی الدنیا والآخرة ویؤیده ما فی صحیح البخاری
فی الحسن السبط ان ابنی هذا سید ودر حدیث آمده الحسن والحسین سیدا شباب
اهل الجنة ودر شرح گفته واولادهما سادات المسلمین ولا ینبغی لاحد فی
زماننا ان یقول لغیر اولادهما یا سید لیلا لان فیه قذفا یعنی که گویم لقب سیادت
برای حسنین وذریت ایشان ماخوذ از احادیث مذکوره ودیگر اخبار صحیحه است طبرانی در کبیر از
انس آورده که گفت آنحضرت ادعوا لی سید العرب یعنی علیا علیه السلام وشعبی
گفت که رسول خدا علی را سید المسلمین خوانده وفاطمه را سیدهٔ نساء اهل جنت گفته ودر روایت ابن الزبیر
آمده الا ترضین ان تکونی سیدة نساء المؤمنین اخرجه فی کنز العمال بالجمله سیادت
اهل بیت رسالت وعظم نفع انتساب نبوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم منصوص اخبار و
آثار صحیحه است ودرین باب کتب ضخیمه تالیف یافته منها جواهر العقدین للسید علی السمهودی واحادیث
دیگر که در حث اهل بیت بر خشیت خدا واتقا وطاعت وقرب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
روز قیامت بتقوی وارد گشته منافی این روایات نیست زیرا که این خطاب برعایت
مقام تخویف وحث بر عمل وحرص بر آنکه ایشان اول مردم در تقوی وطهارت ودر حفظ باشند واقع
شده ودران اشارتست نبوی ادخال نوعی از طمانینت بر ایشان ودر هدایة السائل الی
ادلة المسائل کلامی متعلق باین باب در پیرایهٔ سوال وجواب ذکر کرده ایم فراجعه وقصهٔ ثبات حسنین
وحروب اهل بیت را در کتاب حجج الکرامة فی آثار القیامة نوشته ایم فلیعول علیه وبالله التوفیق

امام المسلمین وآدم الائمة المطهرین المتوحد بالهمة العلیا المتوسد بالشهود والرضا مرکز دائرة

الوجود وسر الواجد والموجد شخص العرفان عین الاعیان احدیة الجمع الوجودی

حقیقة الکلی الشهودی کشف الامامة صاحب العلامة لغز الانشا ومضمون لا ابدا
ابو محمد زین العابدین ملقب بسجاد و ذو الثفنات است رضی الله عنه ولادت شریف در
مدینه سکینه بایام جد وی علی بن ابی طالب قبل وفات او بدو سال دست بهم داد پنجم شعبان
روز پنجشنبه سنه ثمان وثلثین وقیل سنه ثلث وثلثین وکان اسمر اللون رقیقا قصیر القامة
مادر وی شاه زنان وقیل شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن پرویز بن هرمز بن کسری
نوشیروان بوده زمخشری در ربیع الابرار نقل کرده که صحابه چون در عهد خلیفه ثانی رضی الله عنه
بندیان فارس بمدینه آوردند سه دختر از اولاد یزدجرد در میان آن بودند عمرؓ گفت تا ایشانرا
بفروشند علیؓ گفت با اولاد ملوک معامله سائر ناس نباید کرد عمرؓ گفت چه طور فروخته شوند گفت
ثمنی مقرر کرده شود هر که خواهد بآن ثمن بگیرد پس قیمت کرده شدند علیؓ هر سه را بگرفت یکی بعبد الله
بن عمر داد و دیگرے به پسر خود حسین و دیگری بمحمد بن ابی بکر از اولی سالم بن عبد الله متولد شد و
از ثانیه امام زین العابدین و از ثالثه قاسم بن محمد این هر سه تن پسران خاله یکدیگر اند و پیش
ازین اهل مدینه سریه گرفتن عیب می دانستند تا این هر سه تن از سراری بوجود آمدند و تمام اهل
مدینه را در فقه و ورع فائق شدند ازان باز مردم را رغبت در سراری پیدا شد این حکایت را ابن
خلکان هم در وفیات الاعیان نقل کرده شیخ علامه عماد الدین ادریس حسینی حمزی در کنز الاخبار فی
معرفة السیر والاخبار در آخر کتاب در ذکر انساب عرب نوشته اما علی بن الحسین فلیس
للحسین عقب الا منه ویقال ان امه سندیة ویقال لها سلافة ویقال غزالة و
در عمدة الطالب از مبرد روایت کرده که منع کرده اند بسیاری از نسابین و مورخین برآنکه مادر
زین العابدینؑ دختر یزدجرد باشد بلکه حق تعالی بسبب شرافت نسب رسول خدا صلی الله علیه و
آله وسلم او را محفوظ داشته از ولادت دختر مجوسی که بی انعقاد نکاح در تصرف در آمده باشد انتهی
گویم قول این جماعه که مبرد نقل کرده در معرض سقوط است زیرا که هاجر مادر اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام
جد خیر البشر سریه بود و مادر امام موسی کاظم ام ولد بود حمیده بربریه نام و مادر امام علی رضا ام ولد

بوده او را نا مهاست اروی وسمانه و ام البنین و شقرا النوبیه و مادر امام محمد تقی
ام ولد بود نام وے خیزران ست وقیل ریحانه وقیل کانت من اهل ماریة قبطیة
و در کنز الاخبار گفته یقال لها سکینة النوبیة وقیل المریسیة و مادر امام علی نقی ام ولد
بوده سمانه مغربیه نام و مادر حسن عسکری ام ولد بوده نام وی سوسن ست وقیل غیر ذلک و
علی نقی او را حدیثه نام کرده بود و مادر محمد مهدی صاحب الزمان شیعه ام ولد بود صیقل نام و
قیل سوسن وقیل نرجس وقیل غیر ذلک و هرگاه این امهات اولاد از دار الکفر به بلاد اسلام
در آمدند و مظهر خاندان رسالت و امامت شدند والله اعلم حیث یجعل رسالته پس تزکیه امام همام
زین العابدین علیه السلام ازینکه مادر آنجناب دختر مجوسے باشد یعنی چه با آنکه آن دختر از
نژاد نوشیروان بود که حکومت اکثر گیتی داشت و خیلی عالی حسب بود و در بعض احادیث آمده
علیکم بالسراری فانهن مبارکات الارحام اخرجه الطبرانی فی الاوسط عن ابی
الدرداء و در روایت عقیلی آمده فانهن انجب الاولاد امام احمد و ابویعلی از عبد الله بن
عمر آورده اند که انکحوا امهات الاولاد فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة سیوطی در
کتاب الدراری فی ابناء السراری آورده که هشام بن عبد الملک مروانی زید بن علی را گفت
بمن رسیده که تو اراده خلافت داری حالانکه شایسته خلافت نیستی زیرا که مادر تو جاریه است
زید گفت اسمعیل بن ابراهیم ابن سریه بود و اسحق برادر وی ابن الحره اما حق تعالی از صلب
اسمعیل خیر البشر صلی الله علیه و آله وسلم را پیدا کرده و از صلب اسحق قردة و خنازیر بیرون آورده
انتهی یعنی بعض اولاد او بصورت بوزنه و خوک مسخ شده بودند حاصل مقصود آنکه اعتبار نسب
با آبا رست نه با امهات و در صحت شرافت حلت تصرف شرعی معتبر ست نه سیادت نسب ما در ان
و مذلت در سفاح و تصرف غیر مباح باشد نه در نکاح و تصرف مباح و حق ثابت آنست که همه
بنی آدم اند و آدم از خاک و فضیلت نزد خدا و تربت بمصطفی ذکر است ذات در تقوے و
طهارت ست و عربیت و عجمیت نسب و سبب و صهر را در ما نحن فیه هیچ دخل نیست و همگنان برابر اند

سواء بسواء الا ما خص به آل الرسول صلی الله علیه وآله وسلم من الاحکام الشرعیة
التی بیناها فی هدایة السائل ولنعم ما قیل بیت اعتبار شرف آدمیان از حسب است
بہر تحقیق نسب آدم وحوا کافی ست ٭ آری ناکح طیب وطاہر ست وسائح وسافد از برکات
طہارت محروم بلکہ عاہر شہر بانو در معرکہ کربلا نبود وپیش از ان وفات کرد وقصش در طہران کوہ
سمران ست وبالجملہ جلائل صفات وعظائم سمات زین العابدین ازان برتر ست کہ بزبان قلم
وعنوان رقم احصا شان کرد آمامیہ گویند شہادت وے بزہر بودہ باشارۂ ولید بن عبد الملک بن
مروان ونحوہ فی سبائک الذہب وتاریخ الخلفاء واین حادثہ روز شنبہ دوازدہم محرم وبر وایتے
ہیزدہم محرم سنہ خمس وتسعین وقیل اربع وتسعین اتفاق افتادہ رحمہ الله تعالی رحمۃ واسعۃ زبیر بن
بکار گفتہ بجروی یوم الطف بست وسہ سال بود وواقدی گفتہ تولد علی بن حسین در سنہ ثلث و
ثلثین بودہ پس عمر او روز طف بست وہشت سال باشد وفاتش در سنہ اربع وتسعین بعمر پنجاہ
وہفت سال بودہ ودر بقیع در قبریکہ نعش امام حسن علیہ السلام مدفون گردیدہ سپردہ شد و
بعدہ در ہمان قبر امام محمد باقر پسترا امام جعفر صادق مدفون گشتند فللہ درہ من قبر ما اکرمہ و
اشرفہ واعلی قدرہ عند الله تعالی ابن خلکان گفتہ ہو احد الائمۃ الاثنی عشر ومن
سادات التابعین قال الزہری ما رأیت قرشیا افضل منہ وامہ سلافۃ بنت
یزدجرد آخر ملوک فارس وہی عمۃ ام یزید بن الولید الاموی المعروف بالناقص
وحکی ابن قتیبۃ فی کتاب المعارف ان ام زین العابدین زوجہا بعد ابیہ یزید مولی
ابیہ واعتق جاریۃ لہ وتزوجہا فکتب الیہ عبد الملک بن مروان یعیرہ بذلک فکتب
الیہ زین العابدین لقد کان لکم فی رسول الله اسوۃ حسنۃ وقد اعتق رسول الله
صلی الله علیہ وآلہ وسلم صفیۃ بنت حیی بن اخطب وتزوجہا واعتق زید بن حارثۃ
وزوجہ بنت عمتہ زینب بنت جحش وفضائلہ ومناقبہ اکثر من ان تحصر انتہی وابنائے
معقبین زین العابدین شش بودند امام محمد باقر وعبد الله باہر وایشان از بطن فاطمہ بنت امام حسن

بود ندو عمر اشرف و زید شهید و مادر این هر دو دختر مختار بن عبید ثقفی ست و حسین اصغر را در ش
ام ولد بود و علی اصغر را در روی نیز ام ولد بود و در رساله زبیدیه گفته ذی رضی الله عنه پانزده پسر
داشت از هشت پسر عقب نمانده حسین و عبد الرحمن و محمد اصغر و قاسم و عیسی و سلیمان و عبید الله اصغر
و داؤد و اینها لا ولد در گذشتند و نسب سادات واسطی بلگرامی و بارهه و بعض جاهاے دیگر
هندوستان و نسب سادات رسولدار که نیز واسطی الاصل اند بزید شهید می پیوندد و نسب سادات
بخاری قنوج و اچه و ملتان و بعض سادات حوالی عظیم آباد و احمد آباد گجرات و خورجه و شکارپور
بامام زین العابدین می رسد محرر سطور نیز از سادات بخاری قنوجی ست مناقب و فضائل
زین العابدین و اخلاف ایشان که اسلاف این بنده اند زائد از ان ست که در حوصله استیفاء
دائره استقصا گنجد درینجا زیر ترجمه هر واحد از آبای خود جزوے از کل و یوئی از گل ثبت می نماید
و بر ترتیب اصلاب ذکر هر یکی از ائمه هدی و سادات اجداد اعلی می نویسد و لعل ذالک لا یخلو
عن فائدة تامة لاخلافنا و لمن شاء الله سبحانه و تعالی من المؤمنین المسلمین

الامام الهمام باقر العلوم شخص العلم و المعلوم ناطقة الوجود نسخة الموجود و ضرغام

آجام المعارف المنکشف بکل کاشف الحیاة الساریة فی المجاری النور البسیط
علی الدراری حقیقة الحقائق الظهوریة دقیقة الدقائق النوریة الفلک الجاری
فی اللجج الغامرة المحیط علمه بالزبر الغابرة النبأ العظیم و الصراط المستقیم المستند
لکل ولی محمد باقر بن زین العابدین علی علیهما السلام مکنی بابی جعفر ابن خلکان
گفته و کان عالما سیدا کبیرا و انما قیل له الباقر لانه تبقر فی العلم ای توسع و التبقر
التوسع و فیه یقول الشاعر شعر یا باقر العلم لاهل التقی + و خیر من لبی علی
الاجبل + مولد او در مدینه روز سه شنبه ثالث صفر سنة سبع و خمسین بوده عمر او روز قتل جد وی
حسین علیه السلام سه سال بود مادرش ام عبد الله بنت حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب ست

در سبائک الذهب گفته وکان معتدل القامة اسمر اللون ولم يظهر من اولاد الحسين
من علم الدين والسنن وعلم السير وفنون الادب ما ظهر منه انتهى
توفى فى شهر ربيع الاول سنة ثلاث عشرة ومائة و قيل فى الثالث والعشرين
من صفر سنة اربع عشرة وقيل سبع عشرة وقيل ثمان عشرة بالحميمة ونقل
الى المدينة ودفن بالبقيع فى القبر الذى فيه ابوه وعم ابيه الحسن بن على
فى القبة التى فيها قبر العباس كذا فى وفيات الاعيان وله من العمر ثمانية و
خمسون سنة قيل مات بالسم فى زمن ابراهيم بن الوليد پنج پسر بود و دختر داشت
جعفر صادق و عبد الله و مادر این هر دو ام فروه است و ابراهیم و مادرش ثقفیه مکنی بام زید دختر
عبدالله بن عمر بن خطاب رضی الله عنهما بود و عبدالله مادرش ام حکیم یا ام زید بود و ام حکیم دختر اسد بن
مغیره است و علی مادرش ام ولد بود عقب از جعفر صادق رض باقی ماند نه از دیگران مگر عبدالله که یک
پسر حمزه نام داشت و حمزه را یک دختر بود فاطمه نام که مادر عمر بن یحیی بن حسین بن زید شهید باشد
محمد باقر در معرکه کربلا چهار ساله عمر داشت و مناقبه کثیرة لا يسعها مثل هذا الموضع

الامام ابن الامام استاد العالم وسند الوجود هو نقي العروج ومنتهى الصعود البحر المواج

الازلى السراج الوهاج الابدى ناقد خزائن المعارف والعلوم محك العقول و
نهاية الفهوم عالم تعليم الاسماء دليل طرف السماء المكون الجامع الحقيقى
العروة الوثقى التدقيقى برزخ البرازخ وجامع الاضداد النور الالهى فى الهداية
والارشاد جعفر الصادق بن محمد الباقر بن على عليهم السلام نقل عنه من
العلوم ما لم ينقل عن غيره وكان اماما فى الحديث والسنة وكان من سادات
اهل البيت ولقب بالصادق لصدقه فى مقالته ابن خلكان گفته فضله اشهر
من ان يذكر وله كلام فى صنعة الكيمياء والزجر والفال وكان تلميذه ابو موسى

جابر بن حیان الصوفی الطرطوسی قد الف کتابا یشتمل علی الف ورقة یتضمن
رسائل جعفر الصادق وهی خمس مائة رسالة وکانت ولادته سنة
ثمانین للهجرة وهی سنة سیل الجحاف وقیل بل ولد یوم الثلثاء قبل
طلوع الشمس ثامن شهر رمضان سنة ثلث وثمانین وتوفی فی شوال سنة
ثمان واربعین ومائة بالمدینة ودفن بالبقیع فی قبر فیه ابوه محمد الباقر
وجده علی زین العابدین وعم جده الحسن بن علی رضی الله عنهم اجمعین
فللّٰه دره من قبر ما اکرمه واشرفه وامه ام فروة بنت القاسم بن محمد بن
ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم وحکی کشاجم فی کتاب المصاید والمطارد ان
جعفر سأل ابا حنیفة رضی الله عنهما فقال ما تقول فی محرم کسر رباعیة ظبی
فقال یا ابن رسول الله ما اعلم ما فیه فقال له انت تتداهی ولا تعلم ان الظبی
لا یکون له رباعیة وهو ثنی ابدا گویم ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی امام ائمه حنفی شاگرد
جعفر بوده وشافعی شاگرد امام محمد شیبانی ست واحمد بن حنبل شاگرد شافعی وامام محمد شاگرد مالک بن
انس صاحب موطا ست پس گویا هر چهار امام مذهب اهل سنت وجماعت در علوم شرعیه مستفید از
اهل بیت رسالت اند وازینجا سقوط طعن شیعه وامامیه که اهل سنت را منحرف از اهل بیت گویند
کما ینبغی ظاهر شد ولله الحمد در سبائک الذهب گفته وکان رضی الله عنه یقول لا یتم المعروف
الا بثلث تعجیله وستره وتصغیره ومناقبه کثیرة شهیرة توفی وله من العمر
ثمانیة وستون سنة وقیل انه مات مسموما فی زمن المنصور انتهی در رساله
زبیریه گفته مادر امام فروه اسما دختر عبد الرحمن بن ابی بکر بوده وما در قاسم نیز اخواهر شهربانو وجعفر صادق را
دو زن بود یکی فاطمه دختر حسین اثرم بن امام حسن از بطن وی اسمٰعیل متولد شده عبیدیین خود را از
اولاد همین اسمٰعیل گویند ولیکن جمعی از حفاظ حدیث ومورخین درین نسب طعن کرده اند وبعضی
تصحیح نموده در سبائک گفته هذا[1] النسب قد طعن فیه طاعنون من النسابة وقدح فیه

[1] ای نسب العبیدیین ۱۲

بجماعة من اجلة العلماء والله اعلم بما هو الحق وکان لهم ملک ببلاد المغرب ثم بمصر والشام وافر یقیة وغیرها انتهی گویم قوم بوہرہ گجرات وامیۂ ایشان کہ مذہب اسمٰعیلیہ دارند از بقایای این طائفہ ہستند لیکن امروز ملکی بدست ایشان نیست در رسالۂ دیگر گفتہ اولاد جعفر صادق سیزدہ پسر و چہار دختر بود عبداللہ و حسن و محمد اکبر و محمد اصغر و عباس و عبیداللہ و محسن و عیسی و از پنج پسر عقب نماند موسی کاظم و اسمٰعیل و محمد دیباج ملقب بمامون و اسحق موتمن و علی عریضی و عریض نام قریہ ایست در حوالی مدینہ کہ علی آنجا ساکن بود و عمر دراز یافت و حسن عسکری را دریافت انتہی وبالجملہ مناقب جعفر بسیار است و کتاب جعفر و جامعہ منسوب باوست حال این کتاب در تاریخ ابن خلدون شرح مذکور است و ما ہم در لقطۃ العجلان نوشتہ ایم

الہمام بن الہمام شجرۃ الطور و آیۃ النور و السر المستور یمین الامامۃ امین الشرف والکرامۃ

نور مصباح الارواح جلاء زجاجۃ الاشباح اکسیر فلزات العرفاء معیار نقود الکرماء مرکز الائمۃ العلویۃ محور الافلاک المصطفویۃ ابو الائمۃ الکرام موسی کاظم علیہ السلام بن جعفر الصادق رضی اللہ عنہ در سبائک الذہب گفتہ هو الامام الکبیر القدر الکثیر الخیر یقوم لیلہ و یصوم نہارہ کنیتہ ابو الحسن وکان اسمر اللون وکانت لہ کرامات ظاہرۃ لا یسع مثل ہذا الموضع ذکرہا رشید خلیفۂ عباسی او را گفت کہ شما خود را چہ قسم اقرب برسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم می گوئید گفت اگر آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خطبہ بخانۂ شما کند اجابت نمائید یا نہ رشید گفت سبحان اللہ باین خطبہ نسبت فخر بر عرب و عجم کنم موسی گفت آنحضرت خطبہ بخانۂ ما نکند و نہ ما دختران خود را بوی توانیم داد زیرا کہ وی پدر ماست و نیز بر حرم شما داخل نشود و بر حرم ما می تواند در آمد پس اقرب ہستیم بوی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از شما انتہی ابن خلکان در وفیات الاعیان نوشتہ قال الخطیب فی تاریخ بغداد وکان موسی یدعی العبد الصالح من عبادتہ و

سر سریان الوجود ظل الله الممدود المنطبع فی مرآت العرفان المنقطع من
زخارف الاکوان غواص بحر القدم محیط الفضل والکرم حامل سر الرسول
مهندس الارواح والعقول غایة الظهور والایجاد ابو جعفر محمد الجواد بن
علی الرضا بن موسی الکاظم علیهم السلام ابن خلکان گفته قدم الی بغداد وافدا
علی المعتصم ومعه امرأته ام الفضل بنت المامون فتوفی بها وحملت امرأته الی قصر
عمها المعتصم فجعلت مع الحرم وکان یروی مسندا عن ابائه الی علی بن ابی طالب
رضی الله عنه انه قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الی الیمن فقال
لی وهو یوصینی یا علی ما خاب من استخار ولا ندم من استشار یا علی علیک
بالدلجة فان الارض تطوی باللیل ما لا تطوی بالنهار یا علی اغد باسم الله
فان الله بارک لامتی فی بکورها وکان یقول من استفاد اخا فی الله فقد استفاد
بیتا فی الجنة وقال جعفر بن محمد بن مزید کنت ببغداد فقال لی محمد بن منده بن
مهریزد هل لک ان ادخلک علی محمد بن علی الرضا فقلت نعم فادخلنی علیه
فسلمنا وجلسنا فقال حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان فاطمة
احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار قال ذلک خاص بالحسن والحسین
رضی الله عنهما وله حکایات واخبار کثیرة وکانت ولادته یوم الثلثاء خامس
شهر رمضان وقیل منتصفه سنة خمس وتسعین ومائة وتوفی یوم الثلثاء
لخمس خلون من ذی الحجة سنة عشرین ومائتین وقیل تسع عشرة ومائتین
ببغداد ودفن عند جده موسی بن جعفر رضی الله عنهم اجمعین فی مقابر قریش
وصلی علیه الواثق بن المعتصم انتهی کلامه در سالک گفته امام ولد وکنیت او
جعفر ولقبه الجواد وزوجه المامون ابنته ام الفضل وسیره الی المدینة
المنورة وتوفی ببغداد لان المعتصم استقدمه مع زوجته ام الفضل ان دفنته

ودر رسالۂ زبدیہ گفتہ محمد بن علی رضا ملقب بہ تقی مادرش خیزران وقیل سکینہ نوبیہ بود از قبیلہ ماریہ قبطیہ معتصم عباسی اورا بزہر کشت ودر بغداد بروضہ جد خود موسے کاظم مدفون گردید دو زن داشت یکی ام الفضل دختر مامون دوم دختری از اولاد عمار بن یاسر وسہ پسر ودو دختر داشت علی نقی وموسے مبرقع ویحیی عقب او از ہمین دو پسر علی وموسی باقی ماندہ وسلسلۂ نسب سادات رضویہ منتہی می شود بہ موسے مبرقع انتہی

الداعی الی الحق امین اللہ علی الخلق لسان الصدق وباب السلم اصل

المعارف ومنبت العلم عین الایجاد والابداع انموذج اصول الاختراع بہجۃ الکونین وبہجۃ الدارین مفتاح خزائن الوجود حافظ مکامن الشہود طیب الفضاء الصدق والصفا ابو الحسن علی الہادی بن محمد الجواد بن علی الرضا علیہم السلام وکان قد سعی بہ الی المتوکل وقیل ان فی منزلہ سلاحا وکتبا وغیرہا من شیعتہ واوہموہ انہ یطلب الامر لنفسہ فوجہ الیہ بعدۃ من الاتراک لیلا فہجموا علیہ منزلہ علی غفلۃ فوجدوہ وحدہ فی بیت مغلق وعلیہ مدرعۃ من شعر وعلی راسہ ملحفۃ من صوف وہو مستقبل القبلۃ یترنم بآیات من القرآن فی الوعد والوعید لیس بینہ وبین الارض بساط الا الرمل والحصا فاخذ علی الصورۃ التی وجد علیہا وحمل الی المتوکل فی جوف اللیل فمثل بین یدیہ والمتوکل یستعمل الشراب وفی یدہ کاس فلما راہ اعظمہ واجلسہ الی جانبہ ولم یکن فی منزلہ شئ مما قیل عنہ ولا حجۃ یتعلل علیہ بہا فناولہ المتوکل الکاس الذی فی یدہ فقال یا امیر المومنین ما خامر لحمی ودمی قط فاعفنی منہ فاعفاہ وقال انشدنی شعرا استحسنہ فقال انی لقلیل الروایۃ للشعر قال لابد ان تنشدنی شیئا فتلا ہذہ الآیۃ کم ترکوا من جنات وعیون وزروع ومقام کریم ونعمۃ

كانوا فيها فاكلهين كذلك واورثناها قوما آخرين ثم انشده **نظم** باتوا على قلل الاجبال تحرسهم + غلب الرجال فما اغنتهم القلل + واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم + فاودعوا حفرا يا بئس ما نزلوا + ناداهم صارخ من بعد ما قبروا اين الاسرة والتيجان والحلل + اين الوجوه التي كانت منعمة + من دونها تضرب الاستار والكلل + فافصح القبر عنهم حين سائلهم + تلك الوجوه عليها الدود يقتتل + قد طال ما اكلوا دهرا وما شربوا + فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا + قال فاشفق من حضر على علي وظن ان بادرة تبدر اليه فبكى المتوكل بكاء كثيرا حتى بلت دموعه لحيته وبكى من حضره ثم امر برفع الشراب ثم قال يا ابا الحسن اعليك دين قال نعم اربعة آلاف دينار فامر بدفعها اليه ورده الى منزله مكرما وكانت ولادته يوم الاحد ثالث عشر رجب وقيل يوم عرفة سنة اربع وقيل ثلث عشرة ومائتين ولما كثرت السعاية في حقه عند المتوكل احضره من المدينة وكان مولده بها واقره بسر من رأى وهي تدعى بالعسكر لان المعتصم لما بناها انتقل اليها بعسكره فقيل لها العسكر ولهذا قيل لابي الحسن المذكور العسكري لانه منسوب اليها واقام بها عشرين سنة وتسعة اشهر وتوفي بها يوم الاثنين لخمس بقين من جمادى الآخرة وقيل لاربع بقين منها وقيل في رابعها وقيل في ثالث رجب سنة اربع وخمسين ومائتين ودفن في داره انتهى ما في ابن خلكان وقد نظم السيد غلام علي آزاد هذه الحكاية في الدفتر الرابع من مظهر البركات اوله **نظم** واحد من عصابة الخلفاء + خصم للائمة الكرماء + وآخره **نظم** دام آزاد صحبة الامراء + ناويا حسن خدمة الفقراء + وقال في السبائك وكان اسمر اللون ومناقبه كثيرة وتوفي بسر من رأى وله من العمر اربعون سنة انتهى دررسالهٔ زيديه گفته ما ورشش

سمانہ نام داشت در مدینۂ منورہ روز جمعہ پانزدہم ذیحجہ متولد شد متوکل یا معتمد او را زہر دہانیدہ
بگذشت در سر من رائی معروف بسامرہ مدفون ست شش پسر داشت حسن عسکری جعفر زکی
مادر حسن عزالدیا حدیثیہ نام دارد و حسن مثنیٰ کہ پیش پدر بمرد و موسے و محمد و علی اما عقب او
جز از عسکری و زکی باقی نماند انتہیٰ گویم وی امام دہم ست از ائمۂ اثنا عشر و بعد او امام
یازدہم نزد شیعہ حسن عسکری ست کہ در مدینہ سنہ دو صد و سے و دو ہجری متولد شدہ کنیت او
ابو محمد ست و لقب خالص مابین سمرت و بیاض بود وفاتش در سنہ دو صد و شصت و یک
ہجری اتفاق افتاد در بست و ہشت سالگی درگذشت و بسامرہ مدفون گردید ابن خلکان گفتہ
احد الائمة الاثنی عشر علی اعتقاد الامامیة وهو والد المنتظر صاحب
السرداب ویعرف بالعسکری وابوہ علی ایضا یعرف بهذہ النسبة وکانت ولادته
یوم الخمیس فی بعض شهور سنة احدی وثلثین ومائتین وقیل سادس
شهر ربیع الاول وقیل الآخر سنة اثنتین وثلثین ومائتین وتوفی یوم الجمعة
وقیل الاربعاء لثمان لیال خلون من شهر ربیع الاول وقیل جمادی الاولی
سنة ستین ومائتین بسر من رأی ودفن بجنب قبر ابیه وهذہ النسبة الی
سر من رأی ولما بناها المعتصم وانتقل الیها بعسکرہ قیل لها العسکر وانما نسب
الحسن الیها لان المتوکل اشخص اباہ علیا الیها واقام بها عشرین سنة وتسعة
اشهر فنسب هو وولدہ هذا الیها انتهی و امام دوازدہم نزد امامیہ پسر حسن عسکری
محمد مہدی ست عمر او نزد وفات پدر پنج سال بود وکان مربوع القامة حسن الوجه و
الشعر اقنی الانف صبیح الجبهة در سبائک الذہب گفتہ وزعم الشیعة انه غاب فی السرداب
بسر من رأی سنة مائتین واثنتین وستین وانه صاحب السیف القائم المنتظر
قبل قیام الساعة وله قبل قیامه غیبتان احدهما اطول من الاخری انتهی
گویم این زعم شیعہ البطل باطلات ست دلیلی از سیر بر آن قائم نشدہ و آنچہ گفت و باعث

ادلہ و براہین این طائفہ را کہ بر وجود و غیبت و انتظار او در کتب مذہب خویش ذکر کردہ اند
بحجج صحیحہ و سنن صریحہ استیصال نمودہ اند و قد ذکرنا طرفا من ذلک فی کتابنا کشف
الالتباس عما وسوس بہ الخناس و کتابنا ینابیع الکرامہ فی اثار القیامہ والذی
اتفق علیہ العلماء ان المہدی ہو القائم فی اخر الزمان عند قرب الساعۃ
الکبری وہو مقدمۃ اشراطہا العظمی وانہ یملأ الارض عدلا وقسطا کما
ملئت جورا وظلما والاحادیث فیہ و فی ظہورہ اکثر من ان تحصی فی
ہذا الموضع وقد الف فیہ جماعۃ من اہل العلم رسائل شتی ہی معروفۃ عند
کل من یعتنی بالشرائع و یعرف الوقائع و بالجملہ این ہر دو بزرگوار کہ حسن عسکری و محمد مہدی
باشند در اجداد امجاد محرر سطور معدود نمیند بلکہ انشعاب نسل بعد از علی ہادی کہ ملقب بہ علی نقی
بن محمد تقی ست از جعفر زکی شدہ و باین حساب مجموع ائمہ اہل بیت کہ در اسلاف این
دور افتادہ می در آیند دہ امام کرام اند والحمد للہ الذی اخرجنی من اصلاب ہولاء
الائمۃ و ارحام تلک الامہات صفوۃ الامۃ و جعل اصلابہم و ارحامہن
مسلمات مومنات قانتات ثیبات وابکارا وابقی ذریۃ رسولہ الکریم
فی نسلہم الی یوم القیامۃ علانیۃ وجہارا اللہم کما حسنت اسلافنا واخلاقنا
فحسن اولادنا واخلافنا انک علی ما تشاء قدیر وبالاجابۃ جدیر

زین المفاخر والمآثر سید السادۃ و مفخر القادۃ جعفر زکی بن علی نقی بن محمد تقی
رحمہم اللہ تعالی رحمۃ واسعۃ

معروف بکذاب ست شیخ شرف الدین نسابہ گفتہ جعفر در نسب کاذب نیست بلکہ بواسطہ طعن کہ
در نسبت امام بحق محمد مہدی بن حسن عسکری کردہ امامیہ او را کذاب مشہور کردند حال آنکہ وی
درین طعن صدیق ست زیرا کہ عہد و بیعت محمد ممدوح بر قلیلی ثابت نشد و بس جعفر درین طعن بیگناہ

صادق ومخالف او کا ذہب باشند در رسالۂ زیدیہ گفتہ اولاد او سہ گونہ است یکی از عبداللہ و عبیداللہ و عبدالعزیز و ابراہیم و حسن و محسن و محمد و احمد و موسے و نسابین را در عقب ایشان اختلاف ست دوم عباس و عیسی و احمد و اسحاق و ایشان باتفاق نسابین معقب نیستند سوم علی اشقر کہ سید نقبای بغداد بود و اسمعیل کہ نیز در بغداد بود و یحییٰ کہ از حجاز بدار السلام آمد و طاہر و ہارون و ادریس و عقب جعفر از ہمین شش پسر باقی ماندہ چنانکہ در عمدۃ الطالب ذکر کردہ است

	سید السادات علی اشقر بن جعفر رکی	

ایشان را سہ پسر بودند عبداللہ و جعفر و اسمعیل و در عقب جعفر اختلاف ست و لقب علی مختار بود

	سید عبداللہ بن علی اشقر	

اور ایک پسر بود سید محمد نام تمام نسل او از وی ست و خاندان او در بغداد مشہور با کابر بودہ و نقابت مشہد کاظمین تعلق ہمین سید محمد داشت

	سید محمد بن سید عبداللہ رح	

اور اپنچ پسر بود ابوالقاسم و یحییٰ و علی و عیسے و محمود و عقب وی از ایشان باقی ماندہ و در مقابر قریش بغداد مدفون اند

	سید احمد بن سید محمد مذکور	

اور ایک پسر بود کہ از وی عقب ماندہ سید محمد نام او ل کسیکہ از بغداد برخاستہ سکونت بلدۂ بخارا گزیدہ سید محمد ست بعدہ چہار پشت او در بخارا اقامت نمودند واللہ اعلم

	سید محمد بن سید احمد	

اور ایک پسر بود کہ از وی عقب ماندہ سید جعفر بخارے

	سید جعفر بن سید محمد	

اور ایک پسر بود سید علی مؤید بخاری و او را نسل از سید جلال اعظم گلسرخ باستے ماند

	سید علی مؤید بن سید جعفر	

پسرش سید جلال اعظم بخاری نام دارد اول کسیکه از بخارا برآمده سکونت ملتان و اچه اختیار کرد سید جلال ست۔

سید جلال اعظم بن سید علی موید

نخستین از بخارا برآمده در ملتان بخانقاه شیخ الاسلام بهاؤالدین زکریا اقامت گزید و کان ذلک فی سنة ست مائة و ثلثین و خمس و بعد چندی از خدمت شیخ مرخص گشته رخت اقامت در بهکر انداخت و با زهره خاتون دختر سید بدرالدین بن سید صدرالدین خطیب بهکر عقد نکاح بست بعده از بهکر برخاسته در اچه ساکن شد مقبرهٔ او در انجاست نام اصلی او حسین ست و کنیت ابو عبدالله و لقب سید جلال اعظم گل سرخ و مولد بخارا عقب او چهار پسر اند علی و جعفر و محمد و احمد مادر ایشان هر دو دختر پادشاه بخارا بود علی همراه پدر در ملک سند ماند و جعفر به بخارا برگشت اولاد او در آنجاست و سید محمد غوث مادرش بی بی زهره مذکوره است و سید احمد کبیر مادرش بی بی فاطمه دختر دیگر سید بدرالدین مذکور بود عقب علی از یک پسر سید بهاؤالدین حلیم ست و ایشان بسادات بهائی مشهور اند۔

سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گلسرخ

و این همان سید احمد کبیر اند که عوام و جهلهٔ مسلمانان هند گاو نذر برای ایشان ذبح می کنند و این ذبیحه شرعا حرام ست نظام در تفسیر نیشاپوری گفته قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی سید احمد کبیر را دو پسر بود یکی سید جلال الدین مخدوم جهانیان جهان گشت از بطن بی بی خوند خاتون دختر سید محمد معروف بسید وبن سید بدرالدین بهکری دوم سید صدرالدین محمد راجو قتال اولاد سید راجو در بهکر نیست —

سید ابو عبدالله جلال الدین قطب عالم

معروف بمخدوم جهانیان جهان گشت بن سید احمد کبیر رحمهما الله تعالی ولادتش شب برات

در سنه هفت صد و هفت هجری بوده و در تاریخ فرشته نوشته پدرش در هفت سالگی او را نزد شیخ
جمال خجندی که از مریدان شیخ بهاؤالدین زکریا بود برده بدست بوس او مشرف ساخت شیخ
جمال گفت تو آن پسرے که خاندان خود را تا قیامت منور داری سید جلال الدین عالمی متبحر بود
در علوم عقلی و نقلی مشقت بسیار کشیده و مقید بآن نبود که مرید یک کس شود و بجای دیگر رجوع
ننماید می گفت جمیع مشائخ و فضلا را باید دید و از هر کدام نصیبے و فیضے باید ربود و از پدر خود خرقهٔ
خلافت یافت و بجانب مکه و مدینه و مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و
بلخ و بخارا سفر نمود و چندین سیاحت کرد از انجمله شش حج اکبر نمود و در مدینهٔ منوره سلطان العلماء
استاذ المحدثین شیخ عفیف الدین شافعی مطرے را دریافت و مدت دو سال بخدمت وی مانده
نسخهٔ عوارف و غیره پیش او گذرانید گویند عفیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین ابو القاسم محمد صوفی
پوشیده بود و وی از شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنای سفر بصحبت
شیخ حمید الدین محمود حسینی سمرقندی رسیده از وی خرقه و فیض ربوده و نیز از شیخ محمد بن ابراهیم
نساجی رومی و از شیخ نظام الدین ابو العطا بخاری گرفته بود و گویند سید جلال الدین در اثنائے
سیر و سلوک سه صد و چند اهل کمال را دریافته و از همگنان فیض کلی نصیب گشت الی قوله و
کمالات و حالات وی در کتاب قطبی بشرح و بسط تمام مرقوم شده الی قوله مجدداً بزیارت
سرور کائنات سرفراز گشته گفت السلام علیک یا جدی آواز شنید و علیک السلام
یا ولدی و پس از ان سفر برگشته چون بآچه رسید در هفتاد و هفت سالگی مریض شد و روز بروز
ضعیف می شد تا روز عید قربان بعد ادای دوگانه ازین جهان بجهان جاودانی انتقال
نمود و در همان بلده مدفون گشت انتهی ملخصاً و در ملفوظ ایشان نوشته که نعمتهای باطنی و
اجازت خرقه از بست مشائخ یافته اند منجمله آنها یکے سید احمد کبیر والد ایشان هستند دیگر سید
بهاء الدین عم ایشان و شیخ رکن الدین ابو الفتح و سید اوحد الدین و شیخ قوام الدین و شیخ
نصیر الدین چراغ دهلوی و شیخ عبد الله یافعی مکی و شیخ عبد الله مطرے و شیخ ابو اسحق گازرونی

و شیخ نجم الدین اصفہانی و شیخ نجم الدین کبری الی غیر ذلک من العلماء والمشائخ در ہر بگذر سیاحت
دنیا و کثرت اساتذہ و شیوخ معروف شدند مخدوم جہانیان جہان گشت احوال تفصیلی
ایشان در کتب سیر صوفیہ مسطور ست و در صحائف تواریخ مذکور مثل اخبار الاخیار و تاریخ فرشتہ
وجز آن و شہرت ایشان مستغنی ست از ذکر فضائل و مناقب عوام بلکہ خواص اہل ہند
می گویند کہ آثار شریفہ نبوی و سنگ نقش پای مصطفوی کہ در دہلی ست آوردہ ایشان ست
لکن سند اینہا از سلسلت صحیحہ نزد محدثین بدان ثابت نشدہ کہ در خور اعتماد و اعتبار باشد و در
حدیثی نیامدہ کہ نقش پای مبارک بر سنگی چسپیدہ باشد اما صوفیہ کہ قومی خوش عقیدہ صاف دل
نیک گمان بہر کس اند در اثبات این قسم چیزہا بجد اند واللہ اعلم وفات سید
جلال الدین دہم ذی الحجہ سنہ ہفتصد و ہشتاد و پنج گردیدہ منکوحات ایشان سہ زن بودند و
اولاد سہ پسر اول سید ناصر الدین محمود مادرش دختر سید محمد غوث بود دوم سید عبد اللہ مادرش
دختر سادات دہلی بود سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان روم بود سید عبد اللہ لا ولد مرد
و اولاد سید محمد اکبر در روم ماندہ و اولاد سید ناصر الدین در ہند و سند ست و اگرچہ ولادت ایشان
دراچہ عمل ملتان بودہ اما مشہور بہ بخاری ہستند نسبت با صل وطن خود و این نسبت بسیار خوب ست
زیرا کہ محمد بن اسمعیل بخاری صاحب جامع صحیح کہ امیر المومنین بود در علم حدیث از بخارا برخاستہ
اگرچہ وی عجمی الاصل و ایشان عربی المحتد ہستند شعر

فی الجملہ نسبتی بتو کافی بود مرا   بلبل ہمین کہ قافیہ گل شود بس ست

فائدہ کتب انساب در بیان نسب مخدوم جہانیان جہان گشت گونہ مختلف
واقع شدہ در تذکرۃ السادات بعد از جعفر زکی ملقب بہ کذاب سہ پدر ذکر کردہ یعنی
جعفر بن محمود بن احمد بن عبد اللہ بن علی اشقر و در تنقیح الانساب چہار پدر ذکر کردہ یعنی
جعفر بن محمد بن محمود بن احمد بن عبد اللہ و در انوار العارفین دو پدر ذکر نمودہ یعنی
جعفر بن محمود بن احمد بن عبد اللہ و در رسالہ زبدیہ جائی دو پدر گفتہ یعنی جعفر بن

محمود بن احمد بن عبد الله و در جای دیگر چهار پدر نوشته جعفر بن محمد بن محمود بن احمد
بن محمود بن عبد الله و در خزانهٔ جلالی سه پدر گفته یعنی جعفر بن محمد بن محمود بن احمد
بن عبد الله و آئین بدان ماند که در نسب نبوی بعد از عدنان اختلاف است و در بیان
رسالهٔ فرع نامی مطابق روایات رسالهٔ زبدیه که نزد سادات بخاری ست و باعث
جد منقول شده آمده نوشته شده ولکن این اختلاف اگر نسخ صحیحه بهم رسند رفع
می تواند شد و در تاریخ فرشته بذکر سید جلال بخاری جد مخدوم جهانیان گفت
وی این سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر
بن علی هادی ست و باین حساب چهار پدری شود و این مطابق رسالهٔ زبدیه است
والله اعلم ترجمهٔ حافله حضرت مخدوم در کتاب تقصار نیز بعد از این ثبت نموده شد فارجع الیه

سید ناصر الدین محمود بن سید

جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان جهان گشت برادر جهانیان مفتاح در آورده و بحکم
اخرج منکما الکثیر الطیب که در دعای نبوی بحق فاطمه علیها السلام وارد است اولاد کثیر
از ایشان روزی روزگار ایشان شد بست و سه فرزند بهم رسید نه پسر و چهارده دختر از انجمله
پنج پسر بقطب مشهور شدند یکی شیخ حامد کبیر دوم سید علم الدین سوم سید شهاب الدین چهارم سید
اسمعیل پنجم سید فضل الله و نام بعض فرزندان این است سید برهان الدین سید علاء الدین
عرف بندگی شیخ الاسلام قبر وی در بلدهٔ قنوج متصل محله راجگیر است مادرش سعادت خاتون
دختر سادات دهلویه بود و سید شرف الدین و سید نظام الدین و دیگر اولاد مرد مادرش دختر
بقال بود و بادشاه دهلی چند سر به بایشان از کوشک خاص بخشیده بود اکنون هم اولاد ایشان
اینها مشهور بسادات کوشکی هستند. اولاد برهان الدین در گجرات است از نسل وی ملک آحق
کهوکر زمیندار گجرات است و مزارش بر فاصلهٔ سه کروه از احمدآباد واقع شده در آنجا اولاد وی
سکونت دارد محرر سطور چون در سنه ۱۲۰۰ هجری وارد احمدآباد گجرات گردیده بزیارت مزارات این

بزرگواران سعادت اندوز گشت و اولاد ایشان را دریافت مساجد و خانقاه وغیرہ قباب قبور
ہنوز برقرار ست و اولاد سید شرف الدین در نواح اچہ کہ قریہ از سرزمین ملتان ست سکونت
دارد و منجملۂ دختران سید محمود یکی بی بی تاج الملک بود دیگر سعادت بی بی ہرد و بعد وفات در عقد
نکاح سید معز الدین بن سید علاء الدین رسولدار در آمدند مادر ایشان بی بی تنکنی دختر سلطان
حسین لنگاہ بود اولاد سید حامد کبیر در ہند باقی ماند

سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود

بجای پدر سجادہ نشین شد دو پسر و یک دختر داشت سید بہاؤ الدین و وی لاولد بود و سید
رکن الدین ابو الفتح و سیدہ بی بی مریم مادر ش سیدہ بی بی خوند دختر سید شمس الدین بن سید محمد غوث بود

سید رکن الدین ابو الفتح بن سید حامد

مسند نشین چار بالش سیادت مشیخت بود ہنگامۂ افادہ و استفاضہ گرم داشت چہار پسر و سہ
دختر یادگار خود گذاشت سید جلال ثالث و سید محمود کہ اولادش در اچہ عمل ملتان ست و سید
ابو القاسم مادر ش بی بی سمنی دختر بادشاہ ٹھٹھہ بود و سید محمد معروف بکیمیا نظر مادر ش مراد خاتون
دختر ملک داؤد خان بن میر علے لنگاہ بود و بوبو جو مادر ش بی بی میمونہ از سادات دہلی ست
و بی بی تاج الملک کہ در حبالۂ نکاح سید عماد الدین بن سید حاجی بن سید حسین بن سید
علاؤ الدین رسولدار در آمد مادر ش بی بی دوی دختر سید دولت بن سید شمس الدین بن سید
محمد غوث بود و بی بی جنت خاتون رحمہم اللہ تعالی وایاہن جمیعا

سید جلال ثالث بن سید رکن الدین ابو الفتح

وی سجادہ نشین پدر بزرگوار بود و اول کسیکہ از اچہ عمل ملتان برخاستہ نزول بدہلی کرد او ست
و وجہ نقل مکان مخالفت باہمی اخوان بود بہلول شاہ لودہی بادشاہ دہلی بیعت ارادت
بسید جلال ثالث داشت ایشان را از ملتان بدہلی آورد و سرکار قنوج را در تیول اقطاع
ایشان بخشید باین رہگذر حضرت ایشان از دہلی قدوم بقنوج جاگیر خود آوردند و از ان باز

این بلده مسکن اخلاف ایشان گردید سید جلال چهار پسر داشت یکی سید علی دوم سید راجو سوم سید شعیب چهارم سید جعفر اولاد سید جعفر در سکهه پور مضاف نصرپور صوبهٔ ٹهٹهه سکونت دارد و آل و اولاد بقیه در قنوج و محلات او مزار شریف سید جلال در قنوج ست یزار و یتبرک به و بر قبر ایشان گنبدی رفیع و قبهٔ منیع ساخته اند که هنوز باقی ست کتبهٔ قبهٔ مذکور این ست نظم

این سده بدیع که از چرخ برتر ست — وین طاق بی نظیر که با زیب و زیور ست
گشته بنا بعهد همایون حسین شاه — کافاق از جمال کمالش منور ست
تعمیر کرد شاه هری خان فتح جنگ — کاندر زمان جهان همه اورا مسخر ست
هشتاد و یک و هشت صد از هجرت نبی — تاریخ ثبت گشت ز ماه پیمبر ست

عوام این قبه را روضهٔ مخدوم جهانیان جهان گشت می خوانند و این غلط ست زیراکه مزار سید جلال ثالث ست نه مزار سید جلال الدین بخاری و این هری خان بانی روضهٔ مذکوره صوبهٔ قنوج بود از طرف سلطان حسین بن شاه ابراهیم شرقی بادشاه جونپور در وقت او سلطنت هندوستان منقسم بود بر شرق و غرب بعده بزمان سکندر لودی سلطنت جونپور شامل سلطنت دهلی گردید و دونش یک شد ان الارض لله یورثها من یشاء بعد مدت دراز این قبه رو بانحطاط آورد سید عباس علی قنوجی شیعی مذهب بتعمیر وے پرداخت و تاریخ این بنای ثانی چنین گفت نظم

این روضهٔ اطهر و منور — ثالث لقب و جلال حیدر
تعمیر شد هری چو بنمود — هشتاد و یک و هشت صد بود
کز زلزلهٔ زمین شکسته — تعمیر دگر شکست بسته
عباس علی یکی از اولاد — خلف صدق ست و آل سجاد
سنه دو صد و نه و یک هزار ست — از هجرت رسول نامدار ست

غرضکه زاید از چهار صد سال کامل این بلده مسکن و موطن سادات بخاریست و هرچند نظم هر دو تاریخ کما ینبغی نیست و نا واقفی از علم شعر گفته باشد لکن مفید سنه تعمیر و زمان سید موصوف ست و هو المراد فی هذا المرصاد

سید راجو شہید بن سید جلال ثالث

وی بجای پدر سجادہ نشین سرکار قنوج بود دوازدہ پسر داشت سید جلال رابع و سید تاج الدین کہ لاولد در گذشت و سید علاؤ الدین مادرش ام ولد بود و سید نصن و سید کھوان و اولاد این ہر دو در حاجی پور و بینا پور ضلع عظیم آباد پٹنہ سکونت اختیار کردند و سید احمد و سید بدہان در گجرات رفتہ رحل اقامت انداختند نسل ایشان ہمانجاست و سید محمد و سید علی در طفولیت بمردند و سید درویش و سید یواقی مفقود الخبر گردیدند۔

سید جلال رابع بن سید راجو شہید

بعد پدر سجادہ نشین گردید و تبرکات مخدوم جہانیان را کہ در قنوج بود و متولی بالاستحقاق گشت برادرش سید علاؤ الدین بخصومت برخاستہ آن اشیار از و بستاند و خود را سجادہ نشین خاندان سادات گردانید سید جلال رابع از کمال علو ہمت آثار پرستے را ترک داد و بحق پرستی گرائید

س تو تا کی گور مردان را پرستے ٭ بگرد کار مردان گرد رستے ٭ و از محلہ اشیجا نہ کہ مسکن قدیم بود برخاستہ بمحلہ شیخ پورہ توطن گرفت تا حال اخلاف ایشان در ہمین محلہ سکونت پذیر ماندند سید رحمہ اللہ تعالی را چہار پسر بودند سید تاج الدین و سید مبارک و سید کمال الدین و سید جمال الدین و دو دختر یکے فاطمہ بی بی و دوم چند مور بی بی و سید بر املاک قدیمہ خود کہ از پدر بزرگوار بحصہ رسیدہ بود تصرف داشت و مستغنی بود از طلب وجوہ معاش

سید تاج الدین بن سید جلال الدین رابع

ایشان را نیز چہار فرزند بودند سید کبیر و سید فیض اللہ و سید راجو و سید حامد و حامد لاولد بمرد

سید کبیر بن سید تاج الدین

عقب ایشان از چہار پسر باقی ماند سید علی اصغر عرف اچھی سید اسمعیل سید علی اکبر سید عبد اللہ

سید علی اصغر بن سید کبیر

چہار فرزند داشت سید سلطان سید کرم علی سید محمد علی سید لطف علے

سید لطف علی بن سید اچھی

ایشان را سہ پسر بودند سید عزیز اللہ سید غلام علی سید بہکاری و دی لاولد بمرد و غلام علی
را یک دختر بود کہ در نکاح سید سیف الدین بن سید عبد الوہاب بخاری رفت

سید عزیز اللہ بن سید لطف علی

او را دو پسر و یک دختر بود سید لطف اللہ و سید ہدایت علی و او لیاقی بی بی دعقد او با سید برکت اللہ
بن سید کمال بن سید پہاڑ بخاری صورت بست مادرش بی بی سکے دختر سید جعفر بن سید بدہیا
بن سید الہ دیہ بخاری احمد پوری ست و نادر سید ہدایت علی از نسوان حیدر آباد دکن بود در
وی لاولد ہمانجا بگذشت و مخاطب بود بسید ہدایت علی خان دلیر جنگ و سید لطف اللہ ہم در
حیدر آباد نزد برادر اقامت گزین بود تا آنکہ ہمانجا انتقال فرمود

سید لطف اللہ بن سید عزیز اللہ

ایشان را یک پسر و یک دختر بود سید اولاد علی خان و بی بی بشارت کہ در حبالہ نکاح سید شیر علی
بن سید کرم علی بن سید علی اصغر عرف سید اچہے رفت مادرش بی بی فرح دختر سید یار علی
بلہور بست بلہور قصبہ الیست دہ کروہی قنوج چندے از سادات در انجا متوطن اند و مذہب
شیعہ دارند غالباً رواج تشیع در سادات بخاری قنوج از زمان سید علی اصغر بن سید کبیر آمدہ
سید لطف اللہ ہم متشیع بود و برادرش ہدایت علی نیز۔

سید اولاد علی خان انور جنگ بہادر

بن سید لطف اللہ جد محرر سطور ست و بسیادت صحیحہ و شرافت آبائیہ و امارت عالیہ مشہور
در حیدر آباد دکن در سرکار نواب شمس الامرا بہادر مرحوم داماد نواب نظام علی خان بہادر
صوبہ دکن اقتدار تمام بہم رسانید و بخطاب انور جنگ بہادر ممتاز شد قلعہ گھن پورہ در جاگیر
داشت در این قرب زمان میر اسد علی صاحب سلمہ اللہ تعالی از حیدر آباد بکاتب حروف
نوشتند کہ انور جنگ بہادر یکے از امرای سرکار نظام الملک والی حیدر آباد دکن بود و از اقربای

امیر کبیر نواب ابو الفتح خان شمس الامرا بہادر مرحوم و تعلقۂ پنج لک روپیہ و جمعیت ہزار سوار
و پیادہ داشتند و موضع من بہلے و سل کیٹرہ و بیل کہیڑہ وغیرہ جاگیر خاص ایشان بود و حمید
عزیز الله خان جد امجد انور جنگ بہادر از نسل سید جلال بخاری برادر عم زاد امیر کبیر مذکور اند و
امیر کبیر از اقارب نظام الملک آصف جاہ بہادر و سر امد امرای دولت آصفیہ است که بستم
شوال سنہ ۱۲۰۹ ہجری بعمر نود سال انتقال نمود فرزندان شان بجاے پدر رجوع قابض و متصرف
ملک و اقطاع خود ہستند انتہی کلامہ گویم جد امجد این بندہ مذہب شیعی داشت دو بار از حیدرآباد
بقنوج آمد در ہر نوبت فرزندی متولد گردید یک پسر و یک دختر گذاشت سید اولاد حسن نجار
قنوجی ولی بی منہولن که نکاح او با سید پناہ علی بن سید امام بخش بن سید ابو زید علی شد و یک
پسر و دو دختر زائید سید حسین علی مرحوم و دختران لسادات موہان و علی پور چورہ که متصل کالپی است
منسوب شدند خطبۂ سید اولاد حسن با دختر سید پیر علی بن سید قطب الدین بخاری قرار یافتہ بود
اما بوجہ تشیع پذیرا نکرد و دختر منشی محمد عوض ساکن بالنس بریلی را در عقد خود در آورد و ما در این پسر
و دختر ہمرو ولی بی وزیرن دختر سید الطاف علی عرف نیچی میان بہکرے صفی پورے بود
مذہب شیعہ داشت نجانا و ایاہ الله عن سیئاتہم و سیئاتنا فائدہ درین نزدیکی میر عظیم الدین
صاحب ۱۴ محرم سنہ ۱۳ ہجری بمیر اسد علی صاحب حیدرآبادی نوشته اند که انچہ از احوال انور جنگ بہادر
استفسار فرمودہ اید صورتش اینست که انتقال نواب صاحب موصوف در عہد سکندر جاہ شدہ بندہ
در انوقت نوجوان بود ہفدہ ہیجدہ سال عمر داشت نواب صاحب در روضۂ امیر مومن ولیا قدس سرہ
مدفون شدہ اند ابو الخیر خان تیغ جنگ اول از سرکار نواب نظام علی خان بہادر مع جملہ جمعیت
تنخواہ می یافتند و قتیکہ شادی ابو الفتح نواب شمس الامرا مرحوم خلف تیغ جنگ بہادر با خواہر نواب
نظام علی خان شد معرفت امجد الملک در عوض تنخواہ ملک پنجاہ و دو لک روپیہ عنایت شد وطن اصلی
نواب شمس الامرا شکوہ آباد ست ایشان را زوجۂ اول بہو جی صاحبہ از قربای اہل وطن بود و ندانیقدر
معلوم ہست که انور جنگ بہادر از خویشاوندان بی بی صاحبہ ہستند شمس الامرا بعد از حصول ملک

چند اشخاص را از نواب نظام علی خان بہادر خطاب دہانید تد منجملہ آن سیکے بیسر اولاد علی خان اند ایشان را نیز خطاب نواب انور جنگ بہادر حاصل شدہ و ہم علاقہ پنج لک روپیہ مرحمت گردیدہ و با یکے از قرابت داران بہوجی صاحب کتخدا شدند و در شمار رشتہ داران آمدند و چند مواضع در جاگیر یافتند و با والد بندہ و قبلہ گاہ آنجناب کہ ماہمہ نمکخوار یک سرکاریم دوستدار بودند محلسرای شان برابر محلسرائے شمس الامراء بہادر بود ملحق مسجد مغل خان کوتوال شہر بعد انتقال انور جنگ بہادر خانہ و جملہ سامان شان ضبط شد در ینجا لاولد مردند مگر در وطن اصلی خود کہ شہر قنوج ست از برادری خود اہل و عیال داشتہ اند لکن کسے از انجا در ینجا نیامد در مکان انور جنگ بہادر تا یکمدت قبیلہا نماند سپس منہدم گردیدہ در باغ و جلوخانہ رشید الدین خان مغفور شامل گشت دریافت حال مواضع جاگیر انور جنگ بہادر از دفتر کہنہ امیر کبیر ممکن ست این دفتر در علاقہ نواب بشیر الدولہ بہادر ست از انجا این حال بالتفصیل دریافت باید فرمود آنچہ معلوم اینجانب بود نوشتہ آمد فقط

سید اولاد حسن بن نواب سید اولاد علی خان انور جنگ بہادر مرحوم

والد ماجد محرر سطور عفا اللہ عنہ مہر سپہر ولایت کبری کوکب دری اوج ہدایت عظمی امام اہل سنت و جماعت علامۂ ذو بلاغت و براعت سلالۂ اہل بیت مبرا از کیت و ذیت الشاہد لارباب الشہود و الحجۃ علی ذوی الجحود معرف حدود الحقائق الربانیہ و منوع اجناس العالم النورانیۃ عنقاء قاف الکرم القائم فوق مرقاۃ الہمم و عاء الامامۃ محیط الامانۃ رأس الموحدین و سید المتبعین خادم الکتاب العزیز والسنۃ المطہرۃ و مجد و مرقبائل السادۃ المکرمۃ المحترمۃ قطب رحی الوجود و مرکز دائرۃ الشہود کمال النشأۃ و منشأ الکمال جمال الجمع و مجمع الجمال المحاذی للمرآۃ المصطفویۃ

والمتحقق بالاسرار المرتضویة الاسم الاعظم الالهی الحاوی للنشأة الغیر المتناهی
ولادت باسعادت او در سنه یک هزار و دو صد هجری بوده در آغاز حال اکتساب فنون لغت
فارسیه در وطن و نواح وے نمودند و اوائل کتب دینیه را بحلقهٔ درس بقیة السلف خیر الخلف
شیخ عبد الباسط قنوجی قدس الله سره که از اعاظم فضلا و مشائخ این بلدهٔ قدیمه بودند حاصل فرمودند
و مؤلفات استاد خود را در همان زمان طلب علم برای خود بدست خویش انتساخ نمودند چون عمر
شعور آمد بجاذبهٔ مزید شوق کسب علوم در بعض بلاد مشرقیه مثل لکهنؤ وغیره رسیده تلمذ مولوی
محمد نور و مرزا حسن علی محدث و دیگر اهل علم و فضل کردند و در فضائل رسمی از مبانی و معانی
شانی عالی بهم رسانیدند ناگاه ذوق تحصیل علوم کتاب و سنت دامن دل گرفت در سنه ۱۲۳۳ هجری
بدار العلم دهلی شتافتند و بخدمت شاه رفیع الدین بن شاه ولی الله محدث دهلوی زانوی استفاده
ته کرده کتب حدیث و تفسیر را مسلسل گذرانیدند و اکثر مؤلفات استاد بدست خویش نوشتند که
هنوز در کتابخانه موجود است و سند و اجازت بعض کتب سنت و دعوات و وظائف ماثورات
از عمدة المفسرین و خاتم المحدثین شاه عبد العزیز دهلوی فرا گرفتند درینجا نهال استعداد حضرت ایشان
بتربیت این بزرگواران سر بفلک کشید و قوت علمیه و عملیه را نشو و نمائی عجیبی روزے گردید
مذهب تشیع در نظر حق بین باطل وانمود و مشرب اهل سنت و جماعت جلوهٔ صواب کرد و در ردّ
بدعات این طائفه رسائل نوشتند و عمائر بسیار از جنس امام باڑه جات و منصهای تعزیه و
جز آن با خاک برابر ساختند و در بدل آن بعمران مساجد و مدارس پرداختند درین میان سید
احمد بریلوی کمر بجهاد بسته با جماعهٔ از علما و صلحا سفر غزو کردند جناب ایشان نیز بیعت جهاد
بر دست سید صاحب موصوف نموده در چند غزوه شریک سیر و سفر ماندند و حق جهاد در
راه خدا مؤدی ساختند با اجازت و خلافت بوطن آمدند و جمع کثیر و جم غفیر را از اهل اسلام و سکنهٔ بلاد
مختلفه و نواح قنوج باعانت غازیان و امداد حاجیان و تقویت مجاهدان بیذل الفقه و مال
برو انشتند سید احمد صاحب از مقام پنجتار یوسف زئی پانزدهم ذی حجه سنه ۱۲۴۵ هجری مکتوبے

با ایشان نوشتند لفظ دری اینست سیادت مآب مناقب اکتساب نقابت انتساب سلمہم
تعالی آنچہ از مصروفیت خود در تبلیغ احکام رب العالمین مرقوم نمودہ بودند موجب فرحت
بسیار گردید جزاکم اللہ خیر الجزا و بر ہر یکے از مومنین مخلصین خصوصاً علمای اعلام و مشائخ
ذوی الاحترام لازم ست کہ احکام حضرت جوادرا بر بندگان وسے شائع و ذائع گردانند
و بر راہ مستقیم کہ موجب حصول رضای رب کریم ست مستعد و مضبوط سازند و اینجانب از
دعوت اہل سوات و بنیر وغیرہ اضلاع این طرف فارغ شدہ برای پیش نمودن مقدمۂ
ازالۂ کفر و فساد بہ پنجاب رسیدہ است انشاء اللہ تعالی عنقریب ابواب نصرت و فتح بر مجاہدین ابرار
مفتوح خواہد شد انتہی ملخصاً لیکن از انجا کہ در کتم تقدیر تمشیت امر جہاد مقدر نشدہ بود و بعد
رسیدن عساکر جہاد در پنجاب آن جمعیت پریشان شد سید احمد موصوف با یاران و جماعۂ
مجاہدان دران معرکہ جرعۂ شہادت چشیدند و علما و صلحای آن جنود و ملائکہ وفود مثل جبرئیل
مولانا محمد اسمعیل بن شاہ عبد الغنی بن شاہ ولی اللہ محدث دہلوی وغیرہ در آب تیغ افاغنۂ
ناہنجار و کفار نگونسار غوطہ زدہ سر از چشمۂ کوثر و سلسبیل بر آوردند و تفرقۂ عظیم در جماعۂ مسلمین
راہ یافت و ہر یکے بنا بر شہادت بانی مبانی این ہدایت بجای خود با شکست و نشست
جناب ایشان نیز قدم اقامت بوطن مالوف قنوج افشردند و بتعلیم اصحاب و تلقین احباب مشغول
گردیدند حق تعالی قبول خاص و عام بخشیدہ در نظر مردم بسے موقر و مکرم و مجد و معظم گردانید و در
مواعظ و نصائح ایشان برکت نمایان ارزانی داشت تا آنکہ طالبان بسیار از فروغ چہرۂ
ایمانی چراغ دل افروختند و آلایش و آمیختۂ ضلالت را تا آنجا کہ دسترس شد پاک بسوختند
واللہ یختص برحمتہ من یشاء و چنانکہ اقوال و افعال ایشان موثر آمد ہمچنان بلکہ زیادہ بر
تالیفات دینیہ کارگر و عالمی بمطالعۂ آن از ضیق ضلالت بفضای ہدایت رسید ذلک
فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم در مزاج تفاوت امتزاج تشرع
و اتباع سنت سنیہ و تقید بآثار و اخبار نبویہ بغایت قصوے بود ہرگز روا دار ادنی عدول

از جادهٔ شریعت حقه بحق خود و همگنان منحرف نبودند و همواره همت بلند نهمت بتعدیل قسطاس ملت
می گماشتند از عادات و مراسم اهل عجم و طرائق اشراک و بدع ایشان بخاطر شریف
استنکاف تمام بود و در ارشاد عباد و اصلاح فساد و احکام احکام دین و تایید شرع
مبین اهتمام تام و مع ذلک حق تعالی در دلهای عامه و خاصه از طرف ایشان هیبتی عظیم
بخشیده بود و علمای سوء در برابر ایشان تاب مقاومت و مکالمت بر رد حق نمی آوردند تا
بعامه چه رسد امرا باهم از ایشان ترسے بخاطر بود و جز انقیاد در گفتگو چاره کار ندانستند
حق تعالی شمائل زیبا و حسن صورت را با طهارت سیرت و سریرت برای ایشان جمع نموده بود و جامعیت
ظاهری با صدق باطنی فراهم داشتند کرامات و خوارق عادت هم بسیار از ایشان بوجود
آمده از انجمله آنکه یک بار بادر تنور دو آتش فرو رفت و اثرے از نار پیدا نیامد دیگر بستانی را
برای مصلی پسندیدند بعد چندی همانجا عیدگاه مسلمانان شد دیگر مسجد جامع قنوج که از عمرے
دراز ویران افتاده بود و در بدست تصرف هنود نابهبود بود برای وی دعا کردند بعد وفات ایشان
جمعه در آن قائم گردید بنای این مسجد بعهد سلطان ابراهیم شرقی در سنه هفتصد بوده و
ترمیم تعمیرش در [illegible] هجری بعد طفولیت ما گردیده امروز نماز جمعه همین جا گزارده می شود و لله الحمد
تخمیناً ده هزار کس از عامهٔ هنود و اهل اسلام از نصیحت و اندرز ایشان مهتدی شده باشند
املاک پدری و متروکهٔ او را که در وطن و حیدرآباد دکن بود بیک قلم ترک کردند بوجه آنکه مکتسب پدر شبهی هست
بحکم وفی السماء رزقکم و ما توعدون تمام عمر بتوکل گذرانیدند و نوکری امیری نکردند حکام
وقت خدمت افتا و صدر الصدوری می دادند قبول نمودند نظم شاه ما را ده منت نهد
رازق ما رزق بی منت دهد و همچنین از مریدان و معتقدان چیزے از نذر و نیاز نستاندند
معهذا خیلی نفیس مزاج خوش طعام پاکیزه لباس عالی مکان رفیع الشان بودند و این حال
بدان ماند که شاه عبدالعزیز دهلوی در بستان المحدثین بذیل ذکر امام مالک بن انس نوشته اند
که امام مالک بسیار خوش لباس بود و جامهای عدن که شهری ست در یمن و ثیاب آنجا بغایت

تفنن و بیش قیمت نمی باشند می پوشید و جامهای مصر و خراسان قسم اول استعمال می کردند
تا لباس ایشان سفید بود و اکثر اوقات عطر جید می مالیدند و می فرمودند دوست میدارم کسی
را که حق تعالی او را نعمت و ثروت داده باشد و اثر آن برو ظاهر شود زیرا که کتمان نعمت
نوعی از کفران نعمت است انتهی همچنین توجه ایشان در نفاست ملبوس و لطافت مطعوم و
تطهیر ثیاب و تنوع ماکولات و مشروبات و طهارت منکوحات بمقتضای اظهار نعمت الهی و
نفاست ذاتی و طهارت فطری بسیار بود حلق راس اقتدا بعلی کرم الله وجهه می کردند و
عمامه و دستار و جامه همه غالبا سفید بر وضع عرب و طریقه مسنون می داشتند و عصا و تیغ و کمان
و تفنگ و تیر و جز آن از سلاح نگاه می داشتند و ملازم بودند بر تلاوت قرآن مجید و اوراد
ماثوره و وعظ روز جمعه و کتابت کتب دین از فقه و حدیث و تفسیر و جز آن و در صلابت
اتباع سنت نظیر ابن عمر بودند سیمای شریف تفسیر کریمهٔ لا یخافون فی الله لومة لائم
بود و بسیار دیار و معابد کفار است که بدست ایشان منهدم شد و بسیار مساجد و مدارس است که
بیمن همت ایشان آبادان گردید یک بار بحسب استدعای جمعی از دوستان عزیمت حیدرآباد
کردند اما در کالپی رسیده معلوم شد که در مالوه و دکن قحط افتاده ناچار بازپس بقنوج آمدند و
ازین جهت و خشک سالی عبرت گرفتند و فرمودند دنیا نهر طالوت می ماند غرفه ازان حلال است
زیاده حرام نظم درین دیار که شاهی بهر گدا بخشند + غنیمت است که ما را همین بیا بخشند + یار دیگر
یاران مصر شدند که خدمتی از حکام وقت که مفت بسماجت می دهند بگیرید جواب این بیت فرو خواندند
ـه کرا دماغ که از کوی یار برخیزد + نشسته ایم که از ما غبار برخیزد + آخر همچنان بستند که تا آخر حیات
جز آستانه حق سر تواضع پیش احدی فرو نیاوردند در هیچ پایهٔ تقوی و دینداری ایشان را
میتوان سنجید که تا کجا رفیع و عالی است و بهمین وجه جمله خویش و اقارب خود را که شیعه مذهب بودند
ترک کلی نمودند و قطع قرابت کردند قال الله تعالی لا تجد قوما یومنون بالله والیوم الآخر
یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا اباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم

الآیه و همان سررشته بحمد الله تعالی الی الیوم در اخلاف ایشان جاری و ساری و طالبیست و دیگر
قربت و قرابت با امامیه و اهل بدع بسیار نیامد آنجا میر معتمد الدوله نائب اوده و حکیم واجد علی خان
سوهانی هر چند خواهان شدند که دختران ما را بگیرند رضا ندادند و عقد شرعی بخانهٔ مفتی محمد عوض بریلوی
شیخ عثمانی که از علمای کاملین و مشائخ واصلین و عرفای عاملین بود بجا آوردند و این مفتی اول
کسی هستند که با برطانیه لوای جهاد برافراختند چوکیداری را افراشتند و آنرا جزیه گرفتن از مسلمانان
دانستند اگرچه در انجام کاری پیش نرفت و بالجمله ذات قدسی صفات ایشان مصداق این
کریمه بود و آتیناه فی الدنیا حسنة و انه فی الآخرة لمن الصالحین جوهر فهم و ذکای ایشان
بس عالی افتاده بود و در غوامض علوم بسرعت هرچه تمامتر می رسیدند و عویصات مسائل را
بآسانی حل می کردند در دست ایشان طی کتابت بود و در سرعت تحریر ید بیضا می نمودند و
باآنکه قلم خط رکیک و باریک بود سوادش بسیار خوب و بهتر از خط جلی در خواندن می آید امروز
مجلدات بسیار قلمی ایشان موجود است مثل تفسیر فتح العزیز و تحفهٔ اثنا عشریه و نور الانوار و
مجالس الابرار و طریقهٔ محمدیه و جز آن از رسائل بسیار در قنوج بزمانهٔ ایشان حافظ قرآن نبود
نبود در رمضان بغرض سماعت فرقان در تراویح سفر کانپور یا فرخ آباد یا نواح
آنجا می کردند امروز بتاثیر دعای ایشان حفاظ بسیار درین بلده بهم رسیده اند
در مسئلهٔ حقه کشی هم فتوای صاحب مجالس الابرار و علمای بخارا بود ندرمی فرمودند نار الله الموقدة
التی تطلع علی الافئدة اگرچه درین باب نزد این بنده حق بقاعدهٔ اصول فقه عدم حرمت
اوست کسی پرسید که قبول نماز را کدام علامت هم هست فرمودند آری حق تعالی می فرماید ان
الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر پس هر که نماز می گزارد و نماز او را از فحشا و منکر باز می دارد
نماز وی مقبول همان کس است والا نمازش مردود باشد بالجمله مزاجی با تمکین و طبعی با وقار و زبانی
شیرین و خلقی بس عظیم داشتند و در ظرافت طبع و حضور جواب و جودت ذهن مستثنی می زیستند
عبد الصمد شاه شجر فی نزیل بنارس که مردی آزاد منش و دیندار بود نزد ایشان آمد و مهمانی ادباو

گوشت با دوغ خوردند از صباح آن ورودی در شکم عارض شد هرچند معالجه رفت سود نداشت
معده منه سرسام شد و علاج مخالف آمد **نظم** از قضا سرکنگبین صفرا فزود ❊ روغن بادام خشکی
می نمود ❊ با یک اسبوع درین حالت پر ملالت بسر رفت اما نماز پنجگانه استاده می گزاردند
گاهی برای نوافل رواتب شاید نشسته باشند پیش از احتضار بحضار محفل ارشاد کردند که آنچه
بر ما از تبلیغ احکام دین واجب بود بشما بی افراط و تفریط رسانیدیم و ذمه خود فارغ کردیم و تا
توانستیم عمر خود درین کار اتباعا للسنة السید المختار بسر بردیم اکنون پیش خالق کائنات می رویم
و شرمنده می رویم زیرا که هیچ کاری در خورد قبولش از دست ما نیامده تکیه بر فضل اوست که
سزاوار عدل نیستیم بعد این حرف بیهوشی غالب شد بعد ساعتی که افاقه قلیلی دست بهم داد
کاغذ و قرطاس طلبیدند مگر اراده نوشتن وصیتی یا نصیحتی داشته باشند حضار این طلب را حمل بر
حالت احتضار کرده خاموش ماندند می خواستند که سخن گویند زبان از تلخی و گرفتگی در دهان نمی گردید
تا آنکه بابها از وقت نماز پرسیدند هنگام چاشت بود گفتند در صلوة ظهر فی الجمله درنگی است
باز چند مرتبه همین حرف پرسیدند آخر گفتند می دانیم که وقت نیاید و ما برویم و همچنان شد که فرمودند
و قریب وقت نماز ظهر داعی اجل را لبیک اجابت گفتند بجوار قدس و رحمت الهی خرامیدند و انجمن
روحانیان برافروختند غفر الله لنا ولهم **نظم** سبکروان زخم آسمان برآمده اند ❊ براستی چو خدنگ
از کمان برآمده اند ❊ و این واقعه روز پنجشنبه سنه یک هزار و دو صد و پنجاه و سه رو داده انا لله
و انا الیه راجعون تاریخ انتقال شریف از کلمات حدیث شریف این جمله یافته اند
مات بخیره (سنه ۱۲۵۳ھ) و متروکه جز کتاب خانه چیزی از اسباب دنیا و متاع این سپنجی سرا نگذاشتند
و زیاده از هفت روز زحمت مرگ هم نکشیدند **نظم** تو ره از کثرت اسباب بر خود تنگ می داری
سبکروحان چو بوی گل فرو بستند محملها ❊ مزار فائض الانوار در محله شیخ پوره من محلات قنوج متصل
دولتخانه در باغ واقع ست گور خام ساده فارغ از بدع معموله هند بلکه تمام عجم و عرب مثل قبه و روضه
و تجصیص مرقد و احداث احاطه و حظیره و پختگی منصه و پوشش ردا وغیره بوده است **نظم**

بغیر سبزه نپوشد کسے مزار مرا * که قبر پوش غریبان همین گیاه بس است * بعد وفات شریف بلده قنوج خصوصا و قرب احوال و حوالی چراغ گردید و اهل بلده و جمیع اعزه و احبه و بروز یک چنین حادثه بزرگ رو داد نظم زین ماتم عظیم بود بر بسیط خاک * گیسوی شام باز و گریبان صبح چاک * بالجمله منجمله باقیات صالحات ایشان که موجب ذکر جمیل و ثنای جلیل و حیات دائمی می تواند شد کتابخانه دینی ست متعلق علوم تفسیر و حدیث و آنچه بدان می ماند و اکثار مؤلفه معقولیان و انکار رد مقلده یونانیان و دیگر تالیف عزیزه در رد شرک و بدعت مابین مطول و مختصر در زبان عربی و فارسی و ریخته و اسامی آنها نیست الا اختصاص ببیان الحد و القصاص در لغت عرب تقویة الیقین برد المشرکین در لغت فرس نور الوفا من مرآة الصفا در فقه راه جنت شرح چهل حدیث نبوی در نظم فارسی بر وزن مثنوی معنوی رساله و معنی کلمه توحید قوتی فی، د التعزیه رساله در بیان ما اهل به لغیر الله در رد میانجی یار علی ترجمه اردوی حبل المتین القول المستبین فی حقوق الخلق اجمعین رساله در بیان آداب وعظ و تذکر رساله در بیان جمعیت و انواع و حقائق آن هدایت المومنین در رد تعزیه راه سنت منظوم ریخته رساله در منع افروختن چراغان بر قبور و جز آن و بعضی ازین رسائل ناتمام مانده و بعضی در حیص بیص تقلب ادوار مفقود گردیده غرضکه فضائل و مناقب جناب ایشان بنا بر شهرت تامه و قبول عامه مستغنی از بیان ست مخفی از ترجمه شریف در کتاب اتحاف النبلاء هم ذکر کرده ایم ان شئت فراجعه علامه نبیل مولانا محمد اسمعیل شهید و مولوی عبد الحی مرحوم و مولوی خرم علی بلهوری معاصر ایشان بودند و باهم طریقه محبت مسلوک و مرعی بود امروز همگنان بخاک آسودند گویا گاهے درین جهان فانی قدم نگذاشته اند نظم افسوس دلا که غمگساران رفتند * یکسان بر ناشناسان گلعذاران رفتند * چون بوی گل آمدند بر باد سوار * در خاک چو قطرهاے باران رفتند آمدیم بانکه عقب جناب ایشان دو پسر و سه دختر بود احمد حسن و این بنده مسمی بصدیق حسن و فاطمه و مریم و محمدی اول لاولد بمرد ترجمه او که همین برادر من ست در اتحاف النبلا ذکر یافته

همچنین فاطمه یک دختر گذاشت امة الصمد و مریم لاولد انتقال نمود محمدی که با حامد حسین بن محمد حسن
بن مفتی محمد عوض بریلوی منسوب ست تا تحریر این نامه با سه دختر ساره و عائشه و آمنه بقید
حیات موجود ست و آمنة الله دختر فاطمه بی بی که پدرش عزیز حسین بن شریف حسین مفتی
فرخ آباد ست در حبالهٔ عقد محمد عمر بن شیخ خیر الدین انصاری ساکن رامپور منهیاران نواسهٔ
خرد مدار المهام محمد جمال الدین خان صاحب بهادر نائب ریاست بهوپال در آمده ازوے
فی الحال دو پسر و دو دختر موجود ست عالیه و انوری و محمد فاروق و محمد توفیق او تعالی در معاش و
معاد این پس ماندگان برکت دهد شعر موت التقی حیوة لا انقطاع لها * قد مات
قوم و هم فی الناس احیاء *

صدیق حسن بن سید اولاد حسن قنوجی رحمه الله تعالی

حسینی نسب بخاری اصل بریلوی مولد قنوجی موطن سنی مذهب محمدی مشرب نقشبندی طریقه
نوزدهم جمادی الاولی سنه یک هزار و دو صد و چهل و هشت هجری از لاهوت به ناسوت آمد و
از عدم بوجود رسید روز یکشنبه قریب یک پاس روز بر آمده لباس هستی پوشید پنج ساله بود که
سایهٔ عاطفت پدر از سرش بر گرفتند نظم گر نه قضا بود که با هم رویم * می رسد آن وقت که
ما هم رویم * با برادر کلان سید احمد حسن مرحوم و هر سه خواهر در کنار مادر نیک پرورش یافت دیده و شنوده
از برادر و دیگر اکابر نواح قنوج و دهلی کتب درسیه خوانده بحکم فامشوا فی مناکبها و کلوا من رزقه
بجستجوی آب و دانه سیزدهم رجب سنه ۱۲۷۰ هجری عزیمت بهوپال نمود و غرهٔ رمضان سنهٔ مذکور به خدمت
منشی گری بالان خاص نواب سکندر بیگم صاحبه مرحومه مختار ریاست مامور شد و بعد چند
ماه نائب مناب میر دبیر ریاست گردید و خلعت عمده یافت و بسعایت بعض مردم برطرف
شده هجدهم محرم سنه ۱۲۷۳ هجری از بهوپال بر آمده بوجه ملالت طبع دو اسبوع در هوشنگ آباد
گذرانید نظم ما گذشتیم ز بهوپال تو دل شاد نشین * قفل بر در مزن و خار به دیوار مزن * و از آنجا
شانزدهم ربیع الاول سال مذکور بقنوج واصل شده از قنوج عود به کانپور کرده در آنجا دوازدهم

شوال سنه مسطوره هنگام برگشتگی فوج انگلسیه برپاگشت این فتنه خیلی سر افراشت و بسیچ دورو نزدیک را بی زحمت نگذاشت وکان ماکان یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید از کانپور باراده انتها بقنوج برگشت وبعد فرو شدن حدت آتش این غدر دهم ذیقعده ۱۲۷۴ هجری براه کانپور وفتح پور ومرزاپور آمد وازانجا حسب الطلب سرکار موصوفه سوم محرم ۱۲۷۵ هجری محمل سفر براجبل پور در حین فصل برشکال بصوب بهوپال بربست وبست وچهارم صفر سال مذکور نزیل بهوپال گردید نزول همان بود وحکم برگشتن از بلده بطرق دیگر همان ندانم که این بار کدام وتیندار انصاف دشمن سعایت کرده بهر حال این ارتحال را فال خیر آل انگاشته وقوت از جانب جان آفرین رزق بخش انگاشته فی الحال بادل دردآرسیده وجان زحمت طلر کشیده نوزدهم ربیع الاول سال مذکور برآمد ونطاق سفر بسوی ټونک بربست سـ چه خوش بردی دل تنگ مادری واکرده خدا دراز کند عمر زخم کاری ما یازدهم ربیع الآخر ۱۲۷۶ هجری نزیل ټونک شد وزیر الدوله امیر الملک محمد وزیر خان بهادر رئیس آن اگرچه خواسته بسابقه معرفت خاندان ملازم گرفت هشت ماه دران خارستان پر وحشت در حیص بیص اقامت ورحیل بگذشت درین اثنا که عزم مراجعت بوطن بود وتحریکی از رئیسه بهوپال بالطلب این بنده رسید بحکم الخوف احمل بستم ذیحجه ۱۲۷۶ هجری از ټونک برآمده دهم محرم ۱۲۷۷ هجری وارد بهوپال شده ... سرونج را ملاحظه کرده واز غره صفر سنه صدر باز تعلق باین ریاست درست شد ازان زمان تا این وقت که ۱۲۸۹ هجر یست نزیل بهوپال وقرین هر گونه اقبال ست ... ۱۲۷۴ هجری زمانیکه این بنده در قنوج بود بماه رجب قریب صبح صادق محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را بخواب دیدکه در صحن خانه او بر فرش سریر جالس اند وزیر سریر آب صاف جاری ست وروبروی آنجناب توده انار شیرین چیده وپس پشت عمارتی مدور شبیه بحمامات بود کسی مرا گفت که آنحضرت نشسته اند رفتم وتسلیم کردم جواب سلام یافتم وبگوشه سریر جا گرفتم از جا برخاسته بحنی فرمودند که خوب بساعت نیامدی مگر در جواب آن حرف عرض کردم نظم من واین رتبه از کجا لیکن

مور پروردهٔ سلیمان ست * خود دانهٔ انار ازان توده میداد و دگر گفتم درین بیان فی هولی
بمن رو نمود از گوشه جای آواز حزین بگوش خورد چه می شنوم که کسی ابیات بروزن مثنوی
می خواند این مصرع بیاد ماند مصرع فتنه کم اندر مدینه می شود * و درین وقت صورت
مدینهٔ طیبه هم بنظر آمد کوچهایش تنگ و دیوارهایش خام از گل و خشت دیدم و آثار کهنگی بر
بلده مشاهده نمودم و کوشک و برزن خاموش افتاده درهمین حالت آوازی دیگر از طرف
دیگر برخاست چنانکه کسی غزل می خوانده باشد ازان هم یک مصرع بیاد ماند مصرع ما بآتیم
ضعف بدل بست * بعد بیداری ازین خواب گریه مستولی شد و در دل پر درد یافتم و بر
نسیان مصاریع مسموعه حسرت خوردم ؎ سحر کرشمهٔ وصلش بخواب می دیدم * زهی مراتب
خوابی که به ز بیداری ست * تاویل خواب چنین بخاطر رسید که دو دانهٔ انار عبارت از حصول
حج مکه و زیارت مدینه باشد و مصراع اول تلویح برا قامت مدینه و مصراع ثانی تصریح بکم همتی ست
که در تادیهٔ فریضهٔ حج عذر تنگدستی و عدم تهیهٔ زاد و راحله با این همه شوق درونی حائل شده است
این معنی بخیال آمد و برزبان قال این بیت حسب حال بگذشت ؎ از گدایان توام
شاه لطفا مددی * که چو مرغان حرم در حرمت جاگیرم * الحمد لله تعالی که بعد مدتی در ۱۲۹۵ هجری
تعبیر این منام بکام آمد و بسعادت ادای حج و زیارت نبویه مستسعد گردیدم العبد در بهوپال قبل از
نکاح در خواب دیدم که در مسجدی نماز مغرب گزارده بگورستان که ملحق اوست برای فاتحه بر
اموات رفته ام ناگاه تاریکی شب نمایان شد بر قبری رسیدم قبر بشگافت و بزرگی جوان عمر
برخاسته بنشست در خاطرم گذشت که ایشان والد ماجد اند فرمودند ای برادر کاری
کنی که در آخرت بکار آید ازین حرف ترسیدم و گفتم که آن کدام کاری است که ناگهان بیدار شدم
چون در حال خود جستجو کردم دریافتم که بعض مردم جوان مزاج غیر متقی پیش من می آیند شاید
این صحبت بگناهی کشند ترک دوستی کردم و عقد نکاح بستم همچنین در ایام صغر سن بارها بخواب
می دیدم که می پرم و در جهازی نشسته ام تعبیر چنین رفت که سفرها پیش آید منجمله آن سفر حج بود

وهم دریای شور و عمارت مکه در منام مشاهده کردم چون بحرمین شریفین رسیدیم همه
بلد حرام را بهمان صفت مرئی خود بلا تفاوت یافتیم دیگر در خواب اکثر اوقات چنان مشاهده
می افتاد که راه می روم و درهم و دینار صره صره افتاده است آنرا چیده بجیب خود می کشم
انجام این منام این شد که زر خطیر بتقدیر قدیر بر وجه حلال حاصل شد و از مسکنت بدولت
رسیدم و از فقر بغنا رسیدم و بسیار منامات ست که چون فلق صبح در بیداری تاویل آن بلاحظه
افتاد و بالجمله والد ماجد مرحوم را بااین ننگ پدر میان جمله اولاد خود محبتی خاص بود و دعیه بسیار
برای این خاکسار میکردند و علم و دولت مرا با صحت دین و حسن اسلام از ته دل بجناب کبریا التجا
می فرمودند مگر همه آرزوی شان باجابت رسیده که حق تعالی این ناچیز را از علوم کتاب و سنت
بهره وافی و از دولت و حکومت حصه کافی بخشید و جز آستانه فیض کاشانه خود که جز وی پناهی
و ماسنی دیگر نیست بدر دیگری نبرد و از خوشامد و اظهار حاجت پیش ابنای زمان حماقت
داشت و بتقاضای نفس و آزادگی مزاج برگزیده و صبر و قناعت و تحمل و عفو و رضا بقضا شیوه ام
گردانید و متحمل بار احسان احدی جز خود نگردانید ع بی نیازی همتی دارد کریمان اتقیاست
ما هم از دست رد خود چنین را بخشیده ایم : و منجمله معاصران بتخصیص تدوین احکام سنت سنیه
و خدمت قرآن کریم و بالخصوص آکهیه مزیت نمایان و عزت فراوان ارزانی داشت و از جنجال
و لیت و لعل علمای زمان و طامات و شطحیات مشایخ دوران و تعصب زمره فقهای مقلدین
و ظاهریت بحت جهلاء محدثین برکنار گردانید و روش اتباع کتاب عزیز و سنت مطهره و تتبع
اقوال سلف امت و ائمه ملت و خوض در آیات و احادیث و تصحیح اعتقاد موافق صرایح قرآن
و حدیث ساخت پس بس گو کسی ناخوش دارد یا شادان شود کار دنیا و آخرت با خدا است
نه با زید و عمر و اصل اصول اجتناب از انواع اشراک و بدع و تحلی بتوحید و صوالح اعمال ست،
لا غیر تا کرا توفیق این معنی رفیق سازند نه گوئی که نامه نگار درین باره کاغذ خود را ستوده و
در دیگران بچشم ازدرا نگریسته حاشا ؟ نعوذ بالله بلکه هرچه گفته و نوشته تحدیث بنعمت خالق

بو تعریف حقوق رازق ست و اما بنعمة ربك فحدث ورنه من کجا و این رتبه کجا و تنعم نایل
نظم گاه بی خلش غرور باشد ما را ❊ گر نا من عجز می تراشد ما را ❊ ما هیچ نئیم در دو عالم هستی
هر لحظه بصورتی تراشد ما را ❊ نعمتهای باری تعالی بیش از انست که از همچو من ممکن حادث
سرانجام پذیر بردان تعد وانعمة الله لا تحصوها اول نعمت او آنست که در نسل سید المرسلین
گردانید دوم آنکه از اصلاب ائمهٔ هدی وارحام امهات با صدق و صفا بیرون آورد سوم آنکه
در هر قرن عزت ظاهری از علم و دولت بخشید تا آنکه دختران سلاطین درین خاندان بکرات
ومرات از عهد امام زین العابدین تا این زمان بنکاح آمد چنانکه از ما سبق ظاهر ست چهارم
آنکه علم دین و مذهب اهل سنت و جماعت بخشید پنجم آنکه در علم و رزق بر بسیاری از خلق تفضیل
داد ششم آنکه اولاد صالح روزی گردانید الی غیر ذلک مما لا یحاط به ولا یحصی نظم
هر جا که از بلندی و پستی سخن رود ❊ از آسمان بلندتر از خاک کمتریم ❊ نهم ماه جمادی الاولی سنه
دوازده صد و هفتاد و هفت هجری برادر مرحوم در بروده ملک گجرات در سفر حج بجوار رحمت
الهی انتقال فرمود ـ زبان دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم ❊ همین دانم که
گوش از دوست پیغامی شنید اینجا ❊ حزین از پای ره پیمایی سرگشتگی دیدم ❊ سر شوریده
بر بالین آسایش رسید اینجا ❊ غرضکه بعد نزول این بلده در سنه ۱۲۷۸ هجری بست و پنجم شعبان بعد
انتقال برادر کلان مرحوم عقد نکاح با زکیه بیگم دختر کلان مدار المهام محمد جمال الدین خان بهادر مرحوم
نائب ریاست که نسب ایشان به ابوبکر صدیق رضی الله عنه می رسد اتفاق افتاد و مهر
فاطمی مقرر شد درین جلسه تشریف جمیع اهالی و موالی و ادانی و اعالی این شهر حاضر بودند چند سنت
صحیحه امری مکروه هم بمیان نه آمد تا برسوم بدعت چه رسد و خود و الاجداهل من متولی نکاح شدند
اکنون از بطن آن عفیفه حاجبه حرم محترم و زائرهٔ مدینهٔ منوره دو پسر و یک دختر موجود اند نور الحسن
طیب و علی حسن طاهر و صفیه و خواهر او که حفصه باشد در ایام رضاعت در گذشت داغ مرگ او
بر دل و جگر ست ـ تا طفل من از جهان برون بست رحیل ❊ زد مردم دیده جا بر خود در

نیل + بر خاک فتاد طفل بشکم آری + حق ست که الجنس مع الجنس یمیل + ولادت طیب روز
چهارشنبه بست و یکم رجب سنه ۱۲۸۰ ہجری وقت صبح صادق و ولادت طاہر چهارم ربیع الآخر روز
دوشنبه وقت نیم شب سنه ۱۲۸۱ ہجری و ولادت صفیه بست و هفتم ربیع الاول سنه ۱۲۸۳ ہجری وقت
نصف لیل و ولادت حفصهٔ مرحومه خواهر او بست و چهارم ذیحجه سنه ۱۲۸۴ ہجری روز جمعه بعد نماز جمعه
شد و بست و هشت روز زنده مانده به بست و یکم ذیحجه روز چهارشنبه وقت عصر برحمت حق پیوست
و ختنهٔ نور الحسن بست و پنجم شوال سنه ۱۲۸۳ ہجری و ختنهٔ علی حسن ششم ذیقعده سنه صادر روز جمعه
بعد عصر اتفاق افتاد و میان تولد صفیه و علی حسن حملی ساقط شد و تسمیه الله نور الحسن سیزدهم ذیحجه
سنه ۱۲۸۷ ہجری روز جمعه وقت اشراق بر موتی محل نواب سکندر بیگم صاحبه رئیسهٔ بهوپال بحضور
اعیان و ارکان ریاست و تسمیه الله علی حسن بر محل نواب شاهجهان بیگم صاحبه والیهٔ ریاست
بحضور اکابر علمای بلده سنه ۱۲۹۰ ہجری صورت بست مولوی علی عباس ادیب چریاکوٹی در تاریخ
ولادت صفیه این ابیات گفته اند ع اعطی الاله صدیق الصاف الخلد + بنتا
مکرمة فاقت علی الولد + ان رمت تاریخ هاتی البنت صافیة + فهاك ما
شئت من حرف ومن عدد + واضربه فی تسعة قد قاربت عشرا + واثنتین مع
عشر فی ما بلغت زد + واطرح الی ما استطعت ضعفا ربعة + وخذ من الباق
نسطرا منه واعتمد + واضرب له مال مال الكعب فی عشر + تظفر بما رمت من
تاریخها انجد + و تاریخ تطهیر طاهر ختنهٔ علی حسن ست ترجمهٔ این بندهٔ شرمنده که تعلق بمرتبه
علم و فضل وارد در حطه بذکر الصحاح الستة و اتحاف النبلاء و جز آن با تعداد مؤلفات ترتیب
حروف هجا مذکور ست این نه جای تفصیل او ست این قدر که گفته شد برای آن بود که فرزندان
سعادت گزین فضیلت آگین همان باشند که در کار خیر سپه راه و روش آبا رما شاة کنند الولد
الحر یقتدی بآبائه الغر و در امور ناجائز تقلید احدی ننمایند و بدانند که دولت دنیا ظل زائل
و ضیف راحل ست اعتماد را نشاید و دیر نپاید خنک آنکه در هر حال حامد خدا و شاکر کبریا ماند تا هرچه

مقدورست بدولت این حمد و شکر بدست آید اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ
عِبَادِيَ الشَّكُورُ من ناچیز هم این کریمه را بیاد ایشان می دهم تا بشکر منعم حقیقی مستوجب
مزید نعم شوند و نسبت طینی و دینی خود را بسید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم که باعث هزاران
برکات و منائح از حد با منکرات ست در هیچ حال از عسر و یسر و فرح و ترح فراموش
نسازند که عربیت اصل و سیادت نشأ و فخر ماست و محافظت این نسب و حسب مقدم بر همه
امور و با صحت ایمان و حسن عقیده بر وفق کتاب و سنت فردا انشاء الله تعالی خیلی نافع آید
ورنه همه خواب و خیال باشد پس بس بلکه سبب مضاعفت عذاب و عقاب گردد فی عمل سیئه
مزد بودن جفا و بی پایان چشم وفا داشتن عین خطا و لنعم ما قیل **نظم** بازی خورد روزگار
بودم همه عمر * از بخت امیدوار بودم همه عمر * بی مایه بفکر سود بودم همه جا * بی وعده در انتظار
بودم همه عمر * و مادر مهربان که خدایش بجنت الفردوس جا دهد در بهوپال چهارم محرم
یوم الخمیس سنه ۱۲۸۰ء آنجهانی شد **نظم** رزیت بامر کنت اخشی وقوعه * واستتابع
البلوی واستکشف الغم * هی الامر اذا الناس جزعت فقدها * ومن یبلغ ما
لم تذم فقط فلا یذم * و در همان سال فاطمه و مریم هر دو خواهر او که یکی کلان تر از همه و دیگر
خردتر از من بود اولی بیست و هفتم ربیع الاول و ثانیه یکم شوال وفات یافتند و مرا تنها درین
تیره خاکدان فانی گذاشتند غفر الله تعالی لنا ولهم ولکن اکنون یکی منم و یک خواهر که از
من خردتر است پس بس **شعر** افسوس که نی رفیق ماند و نه ندیم * یک یک رفتند زین گلستان
چو نسیم * اکنون چه کنم اگر نه نالم بی دل * منقار بود و دلی که گردد دو نیم * آمدیم برانکه بعد مراجعت
از سفر عرب بمشیت الهی تقاضای آن کرد که بر حال پیشین نمانم و بخت سیر عالم آب و گل کنم و از
دول و اموال حساب بستانم و با اجیال و اقیال همعنان روم پس ظهور این تقدیر باین تدبیر شد
که بی تحریک احدی در دل رئیسه عالیه بهوپال نواب شاهجهان بیگم صاحبه گزند کند در انتشار آفتابه
یعنی رئیس والا و ناظم طبقهٔ اعلای ستاره هند داعیهٔ عقد نکاح آمد و خاطر سعادت مظاهر

جریای آن بشد که با کسے این معامله رود که در خور ریاست باشد صورةً و سیرةً که ناگهان
این خاک ستواری که پسر دبیر ریاست بود بیاد ایشان آمد و باتفاق رای اعیان ریاست
واکابر دولت تصمیم این عزم گردید اول از امیر الانشائی به نیابت دوم ریاست صعود کرده
بعده به پذیرائی گورنمنت انگلشیه در [illegible] هجری عقد صحیح شرعی موافق سنت بدون وقوع رسوم
بدعت که معمول زمانه باشد بوجود آمد و خلعت گران بها با افراس و افیال و ماهی و مراتب
و سلک سلامی و دیگر مراتب ماثوره ریاست حاصل شد و اقطاع هفتاد و پنجهزار روپیه سال با خطاب
نواب والاجاه امیر الملک بهادر مقرر گردید و کابین بست و پنجهزار روپیه داده شد قطعه
دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند + گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند + آسمان بار امانت
نتوانست کشید + قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند + چون این عقد سعید بوقوع آمد زمرهٔ
از اهل علم و احباب تهنیتهای نظم و نثر گذرانیدند از انجمله قصیده بدیعه مولوی فیض الحسن فیض
سهارنپوری سلمه الله تعالی هست که در لطف معانی و حسن معانی بر شعرای عرب می چربد و رونق
بازار ادبای زمان می شکند درج می شود قصیدة

ماذا الوصل بعد عیش ناعم ‏ ‏ ذهبت به ومضى كسيف صارم
بكها تسمع ما تقول به العدى ‏ ‏ فتني وتهجر كل صب هائم
منت فمنت حبلها ولو انها ‏ ‏ منت على مثلي بوصل دائم
فتظل تشفيني وتشبه بالتي ‏ ‏ نكحت فتى من فتية من هاشم
من سر قوم شيبهم وشبابهم ‏ ‏ غرر وذو كرم بنات مكارم
واني صديقهم بوجه مسفر ‏ ‏ ومضى عدو وهم بانف راغم
ورث الاكابر كابرا عن كابر ‏ ‏ كرم الكرام فيا له من كارم
ولها معارج لا معارج فوقها ‏ ‏ ولها تجي كسرى وشيمة حاتم
يعنو لها شم الانوف وغيرهم ‏ ‏ ان يرقبوا فيها مراقب خادم

شمس اذا طلعت بوجه مشرق — برق اذا برزت بثغر باسم
شمس وما شمس فهل من مبصر — برق وما برق فهل من شائم
لله عینا من رأها جهرة — من قاطن او ظاعن او قادم
من مثلها رغمت انوف عواذلی — من مثله عميت عيون لوائمی
فهی التی فاقت اما جد قومها — وهو الذی باهی عمائدها شم
لله درهما و بارك فيهما — ما لألأت عفر الظباء بجاسم
بلغ العلی من كان اهلا للعلی — و بقيت فيما كنت اسوءها ئم
اشكو الی الله الزمان وجدله — فی كسر اجنحتی و نتف قوادمی
ما زال يهوی بی كما يهوی الصبا — بحشيشه والظلم شيمة ظالم
حتی رمانی حيث اصبح اهله — من بين مغتاب و اخر لائم
يرمونني بفطانة و شراسة — ولبئس ما زعموا وما للزاعم
والله اعلم ما تركت خلاطهم — الا لامر لم يكن بملائم
ولغلظهم وجفائهم وشقاقهم — ونفاقهم ولكل شر قائم
كيف الخلاط و هم هم و انا انا — شتان بين بهائم و ناسم
يا لهف صدری كظ كظا مهلكا — حتی تبين اننی كالناسم
انی اعيش ولا اعيش ومن يعش — عيشی يعش عيش الكئيب الواجم
لاهور صفر فارغ كحروفه — شر البلاد وفيه شر بهائم
دائم بليت به فهل من دافع — شر ميت به فهل من عاصم

هرگاه این ابیات بلاغت سمات بملاحظه در آمد به مولوی صاحب موصوف در باره ملازمت
ریاست بهاولپور مناسب نوشته شد لیکن قدم رنجه باین دیار نفرمودند با وجود اهمال
لاهور هنوز نزیل آنجا بوده اند سلمه الله تعالی الحمد لله تعالی که بتقریب این عقد سعید بسی سکاره

ومناکیر ازین بلده بدر رفت وبسے سامان تقوی وطهارت در دیار وشهر یار مهیا گشت
چنانکه ناظرین غیر مناظرین این معنی را نیکتر می شناسند ومردم بلاد دورودست بذریعۂ اخبار
اخبار می دریابند وتا به ایشان وصلت شده تمهید مصالح عباد والسداد فساد بدست او
سپرده اند هر چند وی رضا باین ماجرا نمیدهد وازته دل دوری خود ازین ابتلای ضروری میجوید ختم الله
له بالحسنی واذاقه حلاوة رضوانه الاسنی ایشان در زمرۂ نسوان متصف باوصاف کثیره اند از انجمله
آنکه در لغت فارسی وعربی مهارت متوسط دارند عبارت تنزیل کریم را بی تکلف ترجمه می کنند
دیگر آنکه سالها سال پیش ازین کار وبار ریاست واصدار احکام بذات خود بدولت
کرده اند چنانکه الحال هم می کنند دیگر آنکه در اصل طبیعت مفطور اند بر فعل حسنات وترک منکرات
دیگر آنکه در صنائع زنان مثل دوختن لباس وپختن طعام وانچه باینها ماند ید بیضا دارند دیگر آنکه
مراعات حجاب شرعی مهما امکن نصب العین می مانند وبالاتر از همه آنست که خوش عقیده رافع
امور شرکیه وبدعیه ومروج توحید واحکام سنیه هستند واین چیزی ست که زنان غربا سے
اهل اسلام وازواج علمای اعلام هم ازان کوتاهی می کنند تا بامیرات ورئیسات چه رسد
والحمد لله تعالی دیگر آنکه قدر شناس اهلکار وارکان واعیان ریاست اند با هر یکے معامله
بقدر عزت وحیثیت او می کنند دیگر آنکه در صلهٔ ارحام ومراعات اقارب بیشقدم جماعهٔ
نسوان بلکه بجمله مردان اند واقدم طبیعیات ایشان استغنای ذاتی از حکومت ودولت
قدر این همه ریاست کبری ودولت عظمی در چشم ایشان برابر خذف هم نمی نماید ما عندکم
ینفد وما عند الله باق آری دنیا اگر جوهر باشد وآخرت خذف آن
خذف باقی بهتر ازین جوهر فانی ست ولکن این صفتے ست بس عزیز الوجود که در نوع بنی آدم
حکم عنقا وکیمیا وکبریت احمر دارد آری بزرگی بعقل ست نه بسال وتونگری بدل ست نه بمال
وبالجمله خصال حمیده وشمائل پسندیدهٔ ایشان بیش از احصا ست وحقائق حسن نظم ونسق عهد
سعادت مهد ایشان که عروس دهر ست در تاج الاقبال تاریخ بهوپال جلوه فرما شده این یکے

شامی در تبعید الشیطان بتقریب اغاثة اللهفان نوشته ومن المحبة النافعة محبة الزوجة
وما ملکت یمین الرجل فانها معینة علی ما شرع الله له من النکاح وملک الیمین و
فیه اعفاف الرجل نفسه واهله فلا تطمح نفسه الی ما سواها من الحرام و
یعفها فلا تطمح نفسها الی غیره وکلما کانت المحبة بین الزوجین اتم واقوی
کان هذا المقصود اتم واکمل قال تعالی هُوَ الَّذِیْ خَلَقَکُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ
وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِیَسْکُنَ اِلَیْهَا وقال مِنْ اٰیَاتِهٖ اَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِّنْ اَنْفُسِکُمْ
اَزْوَاجًا لِّتَسْکُنُوْا اِلَیْهَا وَجَعَلَ بَیْنَکُمْ مَّوَدَّةً وَّرَحْمَةً وفی الصحیح عنه
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ انه سئل من احب الناس الیک فقال عائشة
انتهی بنا بر علی ذلک محبت مسلمانان با ازواج خود محبت شرعی ست شعر فلا تغتر منی
بظاهر رونق وَفِی الْقَلْبِ علمی بالرباب وزینبا والحمد لله تعالی که نفس قدسیه من از
صور عشقیه محرمه مصون ست وبعشق صور حسیه که منافی اخلاص دین برای رب العالمین ست
غیر مفتون نظم فوالله لولا الله سعّد عبده ✤ بتوفیقه والله بالعبد رحیم ✤ لما ثبت
الایمان یوما بقلبه ✤ علی هذه العلات فالامر اعظم ✤ ولا طاوعته
النفس فی ترک شهوة ✤ مخافة نار جمرها یتضرم ✤ ولا خاف یوما من مقام
الهه ✤ علیه بحکم القسط اذ لیس یظلم ✤ حافظ ابن القیم جوزی رح در اغاثة اللهفان
فصلی بسیط در ذم عشق مردان ونسوان محرمه نوشته وآفات وخرابیهای او در دین و دنیا
بیان نموده در هدایة السائل جواب سوالی متعلق باین مقام از ما نیز رقم پذیرفته پیش از ین در زمان
بدایت طلب علم در همنشینی موزون طبعان گاهی بطریق تفنن طبع از من هم سخنی موزون سر میزد
چنانچه چند اشعار آن اوان در اتحاف النبلا سمت تحریر یافته مطبوع طبع سخنوران شده لکن که
از دیر باز مجموع همت در کار و بار علوم دینیه وخدمت کتاب وسنت بسر میرود آن شغل نسیا منسیا
شده گویا گاهی بران آشنائی نبوده وکیف شعر قافیه اندیشم دلدار من گویدم منداش جز دیدار

سن + و لنعم ما قیل شعر ولولا الشعر بالعلماء یزری + لکنت الیوم اشعر من لبید +
ولیکن معذلک اگر تحریکی از احباب در بعض اوقات می شود بی اختیار بحکم جبلت هوای فطرت
صبابت که از ازل دردمند آمده ام و باغرام وله تمام دارم حرفی موزون از زبان خامه میچکد و ناله
دلکشی از نه دل سر بالا می آرد و در این نزدیکی همگی همت در سر آنست که خدمت آیتی یا حدیثی از کتاب
عزیز و سنت مطهره از دست سرانجام گیرد و این خدمت سبب مغفرت و عفو الهی گردد چه هیچ سعادتی
بالاتر از ان نیست که بنده بکار خداوند باشد و از همه برکنار شعر دل آرامی که داری دل درو
بند + دگر چشم از همه عالم فرو بند + نصیحت این عاجز با اولاد و احباب نیز همین ست که همه امکان
صرف وقت خود در اکتساب علوم دینیه و شغل ملکات شرعیه و انهماک در دریافت مرضی
شارع از نامرضی او در احکام دین و دولت و احوال معاش و معاد نمایند و از همه نا بایست
عقیده و عمل و قول و فعل بمراحل بعیده بگریزند زیرا که دنیای فانی روزی چند ست و آخر کار
با خداوند خنک آنکس که معاد را بر معاش برگزید و اخری را بر اولی اختیار کرد لله در القائل نظم
نزلنا ههنا ثم ارتحلنا + کذا الدنیا نزول وارتحال + یظن المرء فی الدنیا خلودا
خلود المرء فی الدنیا محال + دولت دنیا و حشم و خدم او اعتبار را نشاید و نعیم آخرت و
بقای او بزوال نیاید پس سعادتمند کسی ست که آنرا برین ترجیح دهد و این را بران نگزیند در هوشیاری
دنیوی که آنرا عقل معاش گویند چه مصروف شدن ناشی از جهل ست و عرصه توقف در دنیا امری
بی اعتبار ست و درستی ظاهری که آنرا غرور دولت و جوانی می خوانند پر منهمک گشتن شیوه
ارباب طبع حیوانی ست و نفوس عالیه انسانی را از ان عار ست و کم روزی این جهان که آنرا
افلاس می نامند محل التفات نیست که اینجا چه قدر ماندن ست و زبر دستی این عالم که آنرا
قوت و زوری گویند جای مباهات نیست که مآل کار مردن ست بهر حال هستی بی ثبات
این همه ممکنات که موجودات اعتباریه و کائنات فرضیه اند وجود اضافی ست و وهمی بیش نیست
بزمی که دران مردم ناموافق جمع باشند چون رزم ست و رزمی که دران دوستان صادق

فراهم آیند گویا بزم ست و نکاتی که بصحبت و یگانگی بمیان آید نعمات ست و نغماتی که بی تکلف
در دل دهد آفات ست و حیاتی که دل را بمیراند بدتر از ممات ست و مماتی که با ایمان بسوی
جنت راند بهتر از حیات درین محل حادث این محال ست که مدام جز ملائمات بظهور نیاید
و بالکل متنافرات رو ننماید که این معامله سنت الهی ست که ذات او جامع جمیع اسما و صفات ست
و نه در خور حال انسانی ست که حقیقت او مظهر تجلیات و محل کون و فساد ست نظم بسپار
بدست حق عنان خود را ٭ از دوش بنه بار گران خود را ٭ ای بیخبر از حقیقت صورت خویش ٭
باید فهمید چیستان خود را ٭ کجا مرد باهوشی که خود ادراک حقیقت الامر نماید و دیگران را هم بگوید و
کو آدم صاحب گوشی که سخن راست استماع نماید و خود هم جادهٔ فهم پوید زمانه سازی که کار روائی
مردمان و ابنای زمان بر آنست بر حقیقت فهمان گرانی می کند و هنر پردازی که نشو و نمای یاران
از آنست از صافی دلان نمی آید حیف هزار حیف که دینداری و دنیا داری هر دو متعلق بلحاظ ما
و شماست پس حق بینی و حق گوئی کجا غرض که احوال دلهای باریک بینان همیشه خراب ست و
کثرت چه بیدن این کاوطبعان مدام شاداب محققان و در انکشاف حقیقت ناچار اند که بی قصد
بر ایشان حقائق الامور آشکارا می شود چنانچه بینایان در دیدن هر چه پیش آید مجبور می باشند
و خواهی نخواهی می بینند و مقلدان در احتجاب صورت بی اختیار اند که بی تکلف پردهٔ کوری
بر روی اینها می افتد چنانچه نابینایان در ندیدن آنچه پیش آید معذور می شوند و جا و بیجا بقیاس
می نشینند هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ اختیاری که ما داریم ننگ بی اختیاری ست و
کار و باری که با ارادهٔ خود بعمل می آریم همه بناچاریست منشا مهر و کین با همدیگر شعور بخودی خویش ست
که جز وهمی بیش نیست و مبدء رسکی و تمکین در مزاج بشر طبع توهم اندیش ست که غیر از قصور فهم نه
بالله العجب از دلی لاطائل که من دارم نه او را عقل معاش و معاد ست و نه فعلی که مفید ظاهر و
باطن گردد بعمل می آید خدایم اینجا چنانچه محض بصفت ربوبیت خویش با این بیچیزی پرورش
می کند غالب که آنجا هم صرف برحمت عامهٔ خود ببخشد و از گناه بی نهایت من عفو کند نظم

لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا
بِالصَّبْرِ ○ وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء واین حدیث مسلسل باولیت بما رسیده است فرزندان کامگار دربابند
که در دنیا معاش ایشان بقدر حاجت بلکه زائد بران بمحض فضل وکرم منعم حقیقی که حمد نعمت او
کفران نعمت بوده است وازاسباب علم ویقین ومواد هدایت وتمسک بکتاب وسنت
رسول امین صلی الله علیه وآله وسلم کتابخانه نفیس که مثل آن بصرف عمر وزر کثیر کمتر توان یافت
در خانه موجود است مهیا باشد که جز علم نافع وعمل صالح باخلوص نیت ومجانبت از معاصی و
[illegible] محافظت نمایند تقلب از ادوار لیل ونهار یا صحبت اشرار وفساق وفجار شما را از جا
[illegible] عزت ونسب فخر یا [illegible] عرب وعجم [illegible] یکی می سازد
پس شما هم وحفظ [illegible] گذشتن [illegible] نباید امروز اگرچه عمر شما محل این خطاب وکتاب
نیست [illegible] باعقل وهوش موافق گردید این حروف پیر را اگر کار بندید خوید
[illegible] بینید [illegible] ونهایت بامن وعافیت و[illegible] آفات بسر کنید ودولت
[illegible] شوید ومعاذ الله اگر [illegible] حاصل شده بود وجمیع مهلکات وموقع همه آفات
ونجات گردید الامر آرزوی دل پیر آنست که ایشان بمدارج علیا از علوم کتاب عزیز وسنت مطهره واعمال
خیر وصالح وفلاح وهدایت ونجاح برسانی واز مکاره دنیا واهل وبرکران آن و سعدای دارین وصلحای
کونین سازی ودنیا که امروز مارا از احوال این نیچی سر او مواقع ردی امون داشته ومحفوظ الطاف بی نهایت
ورحمت بی نهایت خود ساخته همچنان مارا واخلاف بلکه احباب خصوصا اساتذه ومشائخ دین وجمیع مومنات و
مومنین را از اقارب واجانب در مواقف آخرت از مخاوف عقبی ومصائب برزخ محفوظ داشته بمقاصد
غفران ومصاعد عفو ورضوان برسانی اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها واجرنا من خزی الدنیا
وعذاب الآخرة نظم لك الحمد کم من کربة قد کشفتها ✤ بنور من اللطف الخفی فتجلت
لك الحمد فاکشف کربة الحشر ان سجت ✤ بنور من الغفران والرحمة التی [illegible]

میر نور الحسن خان سلمه الله تعالی

فرزند کلان من است خطاب میری و خانی از طرف نواب شاهجهان بیگم صاحبه والیهٔ عالیهٔ ریاست بهوپال دارد و رئیسهٔ معظمه او را تیول دوازده هزار روپیه سالی بخشیده اند و در تقریب جشن تاج محل خطاب فرزند وحید رضی الدوله نظام الملک بهادر با خلعت فیل و اسپ و پالکی و چنور و اقطاع بست و چهار هزار روپیه تجویز فرموده درین سال ان شاء الله تعالی این مراتب از قوة بفعل خواهد ساخت ولادتش سنه ۱۲۷۸ هجری بیست روز چهارشنبه ۱۲ رجب وقت صبح صادق در سنه ۱۲۹۹ طوی نیکوی او بخانهٔ میر حیدر علی ساکن موضع بهتی سادات مضاف فتح پور ضلع اله آباد اتفاق افتاد نامش عشرت النساء بیگم است کابین او پنجهزار روپیه بود جمعی از اعیان ریاست درین شادی و آبادی از بهوپال تا آنجا رفتند از انجمله مولوی شیخ محمد صاحب بن حافظ عبد العزیز صاحب صدر الصدور ساکن مچهلی شهر که فی الحال در بهوپال با این قافله همراه بودند مولوی عبد السلام مرحوم خطبهٔ نکاح خواندند عقد بموجب سنت مطهره بوقوع آمد فی الحال او را یک دختر است موسوم بزینت جهان بیگم این نام او را عطیهٔ رئیسهٔ معظمه است دیگر فرزند است سید ابو الحسن خان نام دارد ولادت دختر بیوم شنبه بوقت نه ساعت روز بست و نهم ربیع الاول سنه ۱۲۹۹ هجری بوده و ولادت فرزند ۲۲ شعبان سنه ۱۳۰۰ هجری اتفاق افتاده حق تعالی در عمر و علم و دولت ایشان برکت نمایان ارزانی دارد

صفیه جهان بیگم سلمها الله تعالی

دختر این ذره بمقدار است ۲۷ ربیع الاول روز شنبه وقت نیم شب در سنه ۱۲۸۰ هجری متولد شد عقد او با سید عبد الحی بن سید عبد الرزاق بن سید فتح علی ساکن کره باره ساکن نند و ابوده کابین بمقدار دو لک روپیه است این عقد ۴ ربیع الثانی سنه ۱۲۹۵ هجری اتفاق افتاد از طرف جد مادر سید بخاری الاصل است و از طرف پدر سید حسینی نسب رئیسهٔ معظمه عزیزهٔ مذکوره را تیول شش هزار روپیه سال و شوی او را تیول سه هزار روپیه سال بخشیده اند و بخطاب ممتاز الدوله

میر عبد الحی خان نواختہ در تقریب جشن تاج محل عزیزہ وشتومی اور اخلعت و اضافہ اقطاع مرضاعف خواہند بخشید اورا سہ ولد ست اشرف جہان بیگم ولادتش ۲۴ محرم شب چہار شنبہ سنہ ۱۲۹۷ بودہ دیگر سید مرتضیٰ و وی بنواخت یک نیم ساعت روز یوم سہ شنبہ ہجدہم ربیع الاول سنہ ۱۲۹۹ ہجری بوجود آمد سوم سید مصطفیٰ و وی شب جمعہ نیم شب ۱۵ ربیع الاول سنہ ۱۳۰۱ ہجری متولد شدہ نام تاریخی او غلام مصطفیٰ و میر معظم ست بارک اللہ فیہم

میر علی حسن خان سلمہ اللہ تعالیٰ

ولادت او در سنہ ۱۲۹۳ ہجری ۔ و داماد وی نیز مخاطب بمیری و خانی ست و ثانیا بخطاب فرزند سعید صفی الدولہ حسام الملک سہا در از طرف رئیسۂ معظمہ ابتیاز دیگر بدست آوردہ در جمیع وجوہ اعزاز از خلعت و تیول و جز آن ہمعنان برادر کلان خود ست اہل خانہ او عشرت النساء بیگم خواہر خرد اہل خانۂ اخ بزرگ او باشند در سال و ماہ واحد مہر و عقد در یک روز بصفت مذکورہ بالا بوقوع آمدہ و مہر پنجہزار روپیہ متعین شدہ دختری دارد موسوم بزینب جہان بیگم نام تاریخی او ملکہ صغریٰ و دیگر خجستہ بیگم ست تخمینہ در تقاریب این ہر سہ اعراس زر بسیار و مصارف بیشمار مبذول شدہ طوی عزیزہ را رئیسۂ معظمہ متکفل بودند یک لاک روپیہ در ان صرف شدہ و در طوی ہر دو عزیز ہم آنچہ می بایست بر روی کار آوردند روز رسیدن این اعزہ در بھوپال با عروسان خود ہمگی سپاہ ریاست با ملبسہ مراتب و دیگر سامان جلوس تا جہانگیر آباد استقبال کرد حق تعالیٰ در اعمار و اوقات و احوال ایشان و ابنا ایشان برکت بخشد و ما ذلک علی اللہ بعزیز

سید ابو الحسن خان

فرزند میر نور الحسن خان ست تاریخ ولادتش زیر ترجمہ پدرش گذشتہ وی ہنوز ولید رضیع ست و از خواہر خود زینت جہان بیگم خورد تر امید وارم کہ این مولود مسعود چراغ کاشانۂ خویش و مصباح دودمان سنت کیش خود گردد و از عمر و علم و دولت بہرہ کافی ربایذ ہذا آخر ما اردنا ذکرہ فی ہذا المختصر الحمد للہ اولا و آخرا

نقشہ تواریخ وقائع مختلفہ مندرجہ کتاب ہذا

نمبر	نام	سنہ ولادت	وطن	سنہ وفات	مدفن	سنہ تقریب
۱	ابو القاسم محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	دو شنبہ دوم ربیع الاول یا ہشتم یا دوازدہم عام الفیل در مکہ	مکہ معظمہ زادہا اللہ شرفا	روز دوشنبہ دوم یا دوازدہم ربیع الاول سنہ ۱۱ھ	مدینہ طیبہ	
۲	ابو تراب علی بن ابی طالب علیہ السلام	در مکہ درون خانہ کعبہ روز جمعہ سیزدہم رجب بعد سی سال از عام الفیل	"	بست ویکم شہر رمضان شب یکشنبہ سنہ ۴۰	نجف اشرف	
۳	ام محمد فاطمہ زہرا بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رضی اللہ عنہا	در مکہ بسال سی و پنجم از واقعۂ فیل یا چہل ویکم	"	شب سہ شنبہ سوم رمضان بعد شش ماہ از وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقول اصح	مدینہ طیبہ	نکاح در شہر رمضان بسال دوم از ہجرت بعد مراجعت از بدر یا در ماہ صفر یا در اوائل محرم یا در رجب و بنا در ماہ ذیحجہ بعد وقعۂ بدر در شوال سنہ ۳ اتفاقا

نمبر	نام	سنہ ولادت	وطن	سنہ وفات	مدفن	تقریب
۴	ابو عبد اللہ الحسین علیہ السلام	در مدینۂ طیبہ روز سہ شنبہ پنجم شعبان سنہ ۴ ہجری مدت حمل شش ماہ	مدینۂ طیبہ	شہادت دہم محرم روز جمعہ سنہ ۶۱ ہجری	کربلا	
۵	ابو محمد امام زین العابدین علیہ السلام	در مدینۂ سکینہ پنجم شعبان روز پنجشنبہ سنہ ۳۸ ہجری یا سنہ ۳۳	مدینۂ منورہ	روز شنبہ دوازدہم محرم یا ہیژدہم محرم سنہ ۹۵ یا سنہ ۹۴ ہجری	بقیع غرقد در قبر امام حسن علیہ السلام	
۶	امام باقر علیہ السلام	در مدینۂ طیبہ روز سہ شنبہ ۳ صفر سنہ ۵۷ ہجری	״	در جمعہ شہر ربیع الاول سنہ ۱۱۴ یا در ۲۳ صفر سنہ ۱۱۴ یا سنہ ۱۱۷ یا سنہ ۱۱۸	بقیع غرقد در قبۂ اہل بیت	
۷	امام جعفر صادق علیہ السلام	سنہ ۸۰ ہجری یا روز سہ شنبہ قبل طلوع شمس ہشتم رمضان سنہ ۸۳ ہجری	״	شوال سنہ ۱۴۸ ہجری در مدینہ	״	
۸	امام موسیٰ کاظم ع	در مدینۂ طیبہ	״	۲۵ رجب	بغداد در مقابر	

نمبر	نام	سنہ ولادت	وطن	سنہ وفات	مدفن	تقریب
	علیہ السلام	روز سہ شنبہ قبل طلوع فجر سنہ ۱۲۹ یا سنہ ۱۲۸ ہجری	״	سنہ ۱۸۳ یا سنہ ۱۸۶ در بغداد	شونیزیہ بیرون قبہ	
۹	ابو الحسن امام علی رضا علیہ السلام	در مدینہ طیبہ روز جمعہ سنہ ۱۵۳ یا ہفتم شوال یا ہشتم یا ششم شوال سنہ ۱۵۱	״	بشہر طوس روز آخر از صفر سنہ ۲۰۳ یا بہ پنجم ذی حجہ یا سیزدہم ذی القعدہ سنہ ۲۰۳ ہجری	طوس متصل قبر رشید	
۱۰	ابو جعفر امام محمد جواد علیہ السلام	روز سہ شنبہ پنجم رمضان یا نصف رمضان سنہ ۱۹۵ ہجری	״	روز سہ شنبہ پنجم ذی حجہ سنہ ۲۲۰ یا سنہ ۲۱۹ در بغداد	بغداد نزد جد خود	
۱۱	ابو الحسن امام علی ہادی علیہ السلام	در مدینہ روز یکشنبہ ۱۳ رجب یا روز عرفہ سنہ چہار یا سیزدہ و دو صد	مدینہ طیبہ	دوشنبہ ۲۵ جمادی الآخرہ یا ۲۴ یا ۴ منہا یا ۳ رجب سنہ ۲۵۴	سر من رائے	
۱۲	ابو محمد امام حسن عسکری علیہ السلام	در مدینہ روز پنجشنبہ سنہ ۲۳۲ یا	״	روز جمعہ یا چہار شنبہ	متصل قبر پدر	

نمبر	نام	سنہ ولادت	وطن	سنہ وفات	مدفن	تقریب
		۸ شہر ربیع الاول یا ربیع الآخر سنہ ۲۳۲ یا سنہ ۲۵۵ ہجری	ـ	۸ ربیع الاول یا جمادی الاولے سنہ ۲۶۰ ہجری		
۱۳	محمد مہدی علیہ السلام	سنہ ۲۵۵	مدینہ طیبہ	غیبوبت اور نزد شیعہ بسرداب سر من رای در سنہ ۲۶۲		
۱۴	جعفر زکی بن علی نقی بن محمد تقی					
۱۵	سید السادات علی اشقر بن جعفر زکی					
۱۶	سید عبد اللہ بن علی اشقر					
۱۷	سید محمد بن سید عبد اللہ				بغداد مقابر قریش	
۱۸	سید احمد بن سید محمد					
۱۹	سید محمد بن سید احمد					

نمبر	نام	سنہ ولادت	وطن	سنہ وفات	مدفن	تقریب
۲۰	سید جعفر بن سید محمد					
۲۱	سید علی موید بن سید جعفر					
۲۲	سید جلال اعظم بن سید علی موید				اُچہ	
۲۳	سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گلسرخ					
۲۴	سید ابو عبداللہ جلال الدین قطب عالم بن سید احمد کبیر	شب برات سنہ ۷۰۷ھ		دہم ذی الحجہ سنہ ۷۸۵ھ	〃	
۲۵	سید ناصر الدین محمود بن سید جلال الدین					
۲۶	سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود					
۲۷	سید رکن الدین ابو الفتح بن سید حامد کبیر					

نمبر	نام	سنہ ولادت	وطن	سنہ وفات	مدفن	تقریب
٢٨	سید جلال ثالث بن سید رکن الدین		قنوج	تاریخ بنائے قبہ سنہ ١٠٠٩ تجدید قبہ سنہ ١٢٠٩	قنوج	
٢٩	سید راجو شہید بن سید جلال ثالث				″	
٣٠	سید جلال رابع بن سید راجو				″	
٣١	سید تاج الدین بن سید جلال رابع				″	
٣٢	سید کبیر بن سید تاج الدین				″	
٣٢	سید علی اصغر بن سید کبیر				″	
٣٣	سید لطف علی بن سید علی اصغر پسر ... سید اجہی				″	
٣٤	سید عزیز اللہ بن سید لطف علی				حیدرآباد	
٣٥	سید لطف اللہ بن سید عزیز اللہ				حیدرآباد	
٣٦	سید اولاد تقی خان			سنہ ١٢١٨ تقریباً	حیدرآباد	

نمبر	نام	سنہ ولادت	وطن	سنہ وفات	مدفن	تقریب
	انور جنگ بہادر بن سید لطف اللہ					
۳۷	سید اولاد حسن بن نواب سید اولاد علی خان انور جنگ مرحوم	سنہ ۱۲ ہجری	قنوج	روز پنجشنبہ سنہ ۱۲۵۳	قنوج	
۳۸	صدیق حسن بن سید اولاد حسن مرحوم	در بریلی نوزدہم جمادی الاولے سنہ ۱۲۴۸ ہجری	"			
	سفر بھوپال					۱۳۔ رجب سنہ ۱۲۷۱ھ
	ملازمت ریاست بھوپال					غرہ رمضان سنہ ۱۲۷۱ ہجری
	نکاح اول					۲۵ شعبان سنہ ۱۲۷۷ھ
۳۹	سید نور الحسن خان ابو الخیر	روز چہار شنبہ وقت صبح صادق بست و یکم رجب سنہ ۱۲۷۸ھ				
۴۰	صفیہ بیگم	روز شنبہ وقت نیم شب ۲۷۔ ربیع الاول سنہ ۱۲۸۰ھ				
۴۱	سید علی حسن خان ابو النصر	۴۔ ربیع الثانی سنہ ۱۲۸۳ھ				

نمبر	نام	سنہ ولادت	وطن	سنہ وفات	مدفن	تقریب
	ختنۂ سید نور الحسن خان					۲۵ - شوال سنہ ۱۲۸۲ ہجری روز یکشنبہ بعد عصر
	ختنۂ سید علی حسن خان				[illegible]	ہشتم ذیقعدہ سنہ ۱۲۸۳ھ روز جمعہ بعد عصر
	بسم اللہ سید نور الحسن خان					۱۳ ذیحجہ سنہ ۱۲۸۳ھ روز جمعہ
	انتقال والدۂ ماجدہ غفر اللہ لہا			روز دوشنبہ وقت یکپاس شب ۲۴ محرم سنہ ۱۲۸۵ ہجری شد		
	انتقال خواہر کلان			۲۷ ربیع الاول سنہ ۱۲۸۵ھ		
	انتقال خواہر اوسط			یکم شوال سنہ ۱۲۸۵ ہجری		
	روانگی حج بیت اللہ					۲۷ شعبان سنہ ۱۲۸۵ھ
	ختم قرآن سید نور الحسن خان					۱۵ ربیع الاول سنہ ۱۲۸۶ھ
	سیر دبیری خود					سوم شعبان سنہ ۱۲۸۶ھ
	بسم اللہ سید علی حسن خان					بر محل سرکار سنہ ۱۲۸۷ ہجری

نمبر	نام	سنہ ولادت	وطن	سنہ وفات	مدفن	تقریب
	نیابت دوم					سنہ ۱۲۸۷ ہجری
	نکاح ثانی					سنہ ۱۲۸۸ ہجری
	عقد صفیہ بیگم					۴ ربیع الثانی سنہ ۱۲۹۵ روز دوشنبہ بعد عصر و مولوی عبد القیوم صاحب مرحوم خطبہ خواندند
	اشرف جہان بیگم بنت صفیہ بیگم	۲۴ محرم سنہ ۱۲۹۷ ہجری				
	نکاح سید نور الحسن خان و سید علی حسن خان					سنہ ۱۲۹۸ ہجری
	سید مرتضی ابن صفیہ بیگم	شنبہ ۱۸ ربیع الاول سنہ ۱۲۹۹ھ				
	زینت جہان بیگم بنت سید نور الحسن خان	۲۹ ربیع الاول سنہ ۱۲۹۹ ہجری				
	سید مصطفی ابن صفیہ بیگم	۱۵ ربیع الاول سنہ ۱۳۰۰ھ				
	زینب جہان بیگم بنت سید علی حسن خان	۱۶ ربیع الاول سنہ ۱۳۰۰ھ				
	سید ابو الحسن ابن سید نور الحسن خان	۲۳ شعبان سنہ ۱۳۰۰ھ				

خاتمهٔ طبع نتیجهٔ فکر وقاد ذهن نقاد مولوی حکیم السید اعظم حسین سندیلوی سلمه الله تعالی

یگانه جهان آفرین را سپاسی که نعمت بر نعمت افزاید سپاسگزاریم که جانها جز بیادش نتوان آسود
و جبینها جز بجنابش نتوان فرسود و برگزیده رحمة للعالمین را درودی که هم آل و اصحابش
را در گیرنده آید سپهر ستیم که دانش جز بدینش نگراید و کاری جز بکیشش نگشاید اما بعد
حق آگهان را مژده که حقیقت آگاهی و باریک بیان را اصلاحی روشن نگاهی که نامهٔ نامی
و صحیفهٔ سامی موسوم **بالفرع النامی من الاصل السامی** که از حقیقت اصول و فروع
پاکیزه گوهران دودهٔ سیادت پرده کشاست و نقابت ذات عترت آیات دوازده
ائمهٔ فرخ تبار و اولاد امجاد ایشان را آیینهٔ صورت نماست بارشاد افاضت بنیاد مولف
عالی حضرت والا همت فرخنده ذات پسندیده صفات عدالت منش هدایت روش
وارث انبیا جانشین اصفیا خلافت اثاث افادت میراث نیکو سیرت روشن بصیرت
آرزوی مردان هنر فروش آبروی پاکان سعادت کوش همایون خطاب خجسته القاب
والا جاه امیر الملک جناب نواب **سید محمد صدیق حسن خان بهادر** زاد له
المجد و التفاخر که اندرین نامه موشکافانه از تحقیق انساب سخنها در میان می نهد و هر یکی را
از اسلاف خویشتن که برومند شاخهای گلستان نقوی و گرانبها گوهرهای عمان مرتضوی
بوده اند نشان میدهد درین زمانه سعادت نمای مسرت افزای حکمرانی مملکت آرای
عالی همم معدلت پیرای کسری حشم رهنمای طریقهٔ سلطنت رائی روشن سواد صحیفهٔ جهانبانی
بلقیس سلیمان همال نوشابهٔ سکندر مثال کشورکشای رعیت پناه دانش لوای دولت دستگاه
شوکت شعار دیانت دثار صولت آثار نصرت کردار نقابت پیوند سیادت توام جناب
نواب شاهجهان بیگم کرون آف انڈیا رئیس دلاور اعظم طبقهٔ اعلی ستارهٔ هند
و رئیسهٔ بهوپال ادام الله بالعز و الاقبال بتصحیح علامهٔ بزرگی اثر عالی نظر موشگافی

مفہومات مغز بالای معلومات حائز ملکات: سید ابو الحسن سید ذو الفقار احمد
حماه الله الاحد و دیگر فضیلت پناه حقائق آگاه ایزد شناس معارف اساس جناب محمد
عبد الحق کابلی ایده الله الولی و کتابت شگرفی طراز ندرت پرداز محمد عبد الرحیم
لکھنوی سلمه الله القوی بادارت کاردان امانت نشان مولوی محمد بدیع الزمان
اعانه المنان رونق افزای طبع ثانی گردید و آگاه درونان حقیقت طلب را سرمایهٔ
حصول آمال و امانی

تاریخ ختم طبع اول رسالهٔ الفرع النامی من الاصل السامی از حافظ محمد خان عمران شہیر شاگرد غالب دہلوی ملازم ریاست بھوپال سلمه الله تعالی

بگوای دل این شور دکان کیست — نمک ریز زخمت نمکدان کیست
بزخمیکه مارا بدل بسته اند — بشور چنین کم دلی خسته اند
نمک دارد آہنگ پر درد ما — برائی دل زخم پرورد ما
غنی کوک فرمائے ساز ما — زہے زخمهٔ تار آواز ما ٭
طراز عجب بسته ام ناله را — که از دل به لب برد تبخاله را
عجب معنی در نوای من است — که آوای من دلربائی من است
درون دل ما کہ افگند جوش — کزان جوششی آمدم در خروش
نوائی یکتائی کیستم — خوش آہنگ آوائی کیستم
الہی نوا ساز من از کجاست — کز و دلبر عالمی صد نوا است
فلاطون بیک ارغنون شاد زیست — فلاطون صد ارغنون نام کیست
مگر آنچه عالم از و پر صدا است — ز نیروی کلک خداوند ماست
بمعنی کشاینده راه ما ٭ — فلک رتبه نواب جم جاه ما

نوازش ز بستان خلقش گلی ‌‌ ‌‌ گل دولتش را دهش بلبلی
اگر با چو من گاه دل خوش کند ‌‌ ‌‌ نفس در خم و پیچ پرسش زند
سخنور چه شوخی و شنگی کند ‌‌ ‌‌ بنام سخی بحر تنگی کند
مگر سخت بو پالیان یاورست ‌‌ ‌‌ که سید درین مملکت سرورست
بزرگ ست و صاحب نگین نیز هم ‌‌ ‌‌ گرامی بدنیا بدین نیز هم
جهان را کران تا کران گشته ام ‌‌ ‌‌ بهر گوشه و طرف بگذشته ام
ندیدم چو او نامور دیگری ‌‌ ‌‌ نه اقبال مندی نه دانشوری
چه گویم چه جادو عیان میکند ‌‌ ‌‌ بهر جا که معنی بیان میکند
به سبحانه فضل و دانشوری ‌‌ ‌‌ خم آسمانش کند ساغری
مَی گفتگویش فزاید بهوش ‌‌ ‌‌ بگردم سر حضرت میفروش
اگر رخصت می کشیدن دهد ‌‌ ‌‌ شرابش دماغ رسیدن دهد
چراغ سخن تا برافروخت ست ‌‌ ‌‌ دلم را به پروانگی سوخت ست
اگر مدح عطر سخن گل کند ‌‌ ‌‌ بشاخ سخن یاسمن بشگفد
جهان وجد کرد از بم و زیر او ‌‌ ‌‌ زهی نغمهای مزامیر او
نویدی به بلبل بگوید زباغ ‌‌ ‌‌ به پروانگان میرساند چراغ
معانی بکرش نماید جمال ‌‌ ‌‌ بود بسکه مشعل فروز خیال
عجب بحر دی طرفه دانشوریست ‌‌ ‌‌ کش از دانش بهر نمط دفتریست
نوشت ست در علم دین صد کتاب ‌‌ ‌‌ سر آسمان هدی آفتاب
اگر از خرد نامهای اسیر ‌‌ ‌‌ نویسد کتابی در آرد شهیر
ولی بسکه شوقش فزایش کند ‌‌ ‌‌ بدیگر نمطها گرایش کند
ز تفسیر قرآن چو فارغ نشست ‌‌ ‌‌ چه زیبا نسب نامه نقش بست

چه نیروی کلک ست گرینگری — که پرورده آمد به گلشن گری
معانی بظلمات لفظ از صفات — نسب میرساند بآب حیات
نظیر درخشانیش مطلب ست — که گر روز وابستهٔ هر شب ست
خود از کیست این معنی نکته بیز — که هر لفظ او آمده نغمه خیز
نشانند ساقی گریبانی کیست — که هر حرف میخانهٔ بیخودیست
عجب طرفگی وقف تضمین اوست — شگرفی رهین مضامین اوست
هزار آفرین مرچنین خامه را — که زین گونه بنوشت این نامه را
در وا ز بزرگان اهل هنر — نسب برد خود را به خیر البشر
چو از سیدی هست کاوم از وست — کسی کین نسب دارد عالم از وست
کسی را که چشم ست بینای او — زهی بخت چشم تماشای او
چه خوش مصرع سال تاریخ هست — سیاق نسبنامهٔ نقش بست

۱۲۹۱ ھ

ایضا تاریخ طبع اول از مولوی حافظ محمد نور الله نور مرحوم و مغفور

ندانم که دل در تمنای کیست — درین قطره شوری ز دریای کیست
گهر گرچه در قعر عمان بود — ولی قرة العین نیسان بود
بود گرچه یاقوت در خاره سنگ — ز خورشید دارد برخ آب و رنگ
ز پراگندگی نشر اجزا شود — کنی قطره گر جمع دریا شود
عیانست انوار ذات از صفات — صفت هست زائینه داران ذات
مرا هم که در جلوه تابی بود — مرا این نورم از آفتابی بود
بآن آفتابم مقابل ببین — بیا جلوهٔ ماه کامل ببین
چه غم اینکه دورم ز قرب حضور — رسد فیض خورشید نزدیک و دور

سخاوت ز اوصاف او آیتی شجاعت ز افواج او رایتی

بود علم و فضلش بعالم علم چه حاجت بتشریح لوح و قلم

گر از دفتر عقل راند مثل ارسطو کشد جزو خود در بغل

فلاطون زند پیش او حرف چون مگر آنکه بر هم زند ارغنون

ز ناهش بود راستی آشکار ز احکام او کار عدل استوار

صدیق صحابه و صدیق نام بخلق حسن مشتهر در انام

بصدق و صفا خاطر آیینه اش بعلم و هنر سینه گنجینه اش

دلش در صفا صبح صادق بود رخ او ز خورشید فائق بود

بعلم و عمل سید هدا دین از و استوار است بنیاد دین

شمال و صبا خاکروب درش بود انس و جن هر دو فرمان برش

از و آمده آب در جوی عدل از و فربهی دیده پهلوی عدل

بود جای اهل بصر درگهش کند ناز بر سرمه خاک رهش

جهان کرده خوش آیین عدل خویش که پهلوی گرگ است بالین میش

جهانی از و آمده شادکام خدادادش بر سر پر نظام

همایون بود بخت بهوپالیان که نواب ما آمده حکمران

شهی بدر کامل باوج جمال زهی مسند آرای جاه و جلال

بوقت تکلم سحاب شگرف بوقت خموشی محیطی ست ژرف

بوصفش چو روشن بیان نور شد قلم در کفش شعلهٔ طور شد

بمهر سیادت سجل نامه اش پر آیات نصرت علم خامه اش

نسب نامهٔ خود که تحریر کرد بسا نقش از زنده تصویر کرد

جهانی شده زنده بعد از ممات مگر کلک او داده آب حیات

بدان گونه هر نقش زیبا کشید   که گوئی بهر پیکری جان دمید

بیک جو آمد همه در وجود   بر آید ز یک چشمه بسیار رود

پدر نامور از پسر آمده *   شجر مایه دار از ثمر آمده

پس از صبح صادق زند مهر سر   رود چون شگوفه بر آید ثمر

تو گوئی بصد خواهش و خواسته   یکے گوهرین سلک آراسته

خود آن سلک از دیگر آراسته است   دران دودمان شمع کاشانه است

بسالش چنین رانده ام خامه را   که احسن نوشتا و نسب نامه را

بدفتر نوشتند اهل قلم   نسب نامهٔ زبده گشته رقم
۱۲۹۱ھ

ولیکن ملک نیز از عرش خواند   بکرسی اقبال نقشی نشاند
۱۲۹۱ھ

تاریخ دیگر این رساله از منشی احمد علی صاحب متخلص باحمد

بحمد و تسبیح و سجده دادن   دگر نیز زد بجز خدائے

پس از درودی بجان احمد   اگر بگویم ترا ثنائے

بنص قاطع شدست واجب   بآل احمد مرا ولائے

ترا بدانم ترا بخوانم *   ترا سرایم بهر سرائے

حدیث رانم من از تو هر دم   که از تو دارم بسر هوائے

چه کار افتد بجان فشاندن   کنم نه صرفه بآن خدائے

اگر جهانے کسے بیارد   کنم بموئے ز تو بهائے

ترا چو بینم دلم کشاید *   نه از شمالے نه از صبائے

تفیض طبعی عزیز و ضعی   فرشته روئی خجسته رائے

ز آل احمد ز نسل حیدر   ملک بحقیقت بشر نمائے

خداپرستی خداشناسی	نه خویش بینی نه خودستائی
چو شب جهان را لباس بخشی	چو صبح در دم جهان کشائی
بشهر اندر چو دل بسینه	بزورق اندر چو ناخدائی
امام سنت بصد کرامت	جهان امیری و مقتدائی
بصد شهامت گهِ عدالت	بقصر کسری قدم کشائی
همه وفا و همه مروت	همه صداقت همه صفائی
سپید پوشی و جامه زیبی	جهان فریبی و دلربائی
بمستمندان بسی توجه	بدردمندان همه دوائی
بفرقِ دولت یکی کلاهی	بدوشِ عفت یکی ردائی
بحسن تدبیر رخنه بندی	ز کار بسته گره کشائی
هر آنچه گوید از آنچه آرد	بسی مناسب بسی بجائی
ستم ظریفی و بذله سنجی	لطیفه گوئی سخن سرائی
کفِ سخن را نگار بندی	ز زلف معنی گره کشائی
ز فیض باری نصیبه یابی	عفیف و صدیق و پارسائی
ز فضل و دانش بسر عمامه	ز خلق نیکو بتن قبائی
بپاس مردی فلک نوردی	بزور بازو جهان کشائی
بدهر بهین ست نام نامی	یکی حکایت بهر سرائی
امیر ملکی و والاجاهی	چو از تو نازد بود بجائی
به آستانِ محل رایت	فلک بتعظیم جبهه سائی
ریاستِ تو زهی سعادت	سیاستِ تو ستم زدائی
بدهر اندر تو دیر باشی	ز حق اجابت ز من دعائی

اگر نگویم دعاے دولت　　دگر چه آید ز من گدائے
چنانکه داری درین جهانی　　دران جهان هم رسی بجائے
سخن نیوسف رود که از تو　　یکی ست و الله اجرائے
تو نیز احمد مقام دانی　　بهر چه باشی سخن سرائے
دری زبانی وره بدیهے　　ترا رساند سخن بجائے
سخن بجائے تو دیر پاید　　تو خود نباشی درین سرائے
خدای بنواخت این جوانرا　　بلطف خویشش باین عطائے
که هر چه اندر دلش بیاید　　فتاده باید به پیش پائے
سخن که کرد ست از نیاکان　　نکو نوشت ست با جرائے
یکان یکان را به حسب حالش　　بیان دلچسپ و دلکشائے
خدای بستود این کسانرا　　بمصحف اندر بجای جائے
عجب کسانند حال ایشان　　کسے نداند مگر خدائے
بنام ایشان بجان تصدق　　بپای ایشان سرم فدائے
مرا که کارِ دگر نماندست　　درین جهانی و آن سرائے
ز نسل حیدر بجان محبت　　ز آل احمد بدل ولائے
از انچه گفتم بجاے گفتم　　هر انچه گویم بود بجائے
چو این صحیفه تمام خواندم　　ز ابتدائے بانتهائے
بسال تاریخ فکر کردم　　بگوش من زد چنین ندائے
چه نسل باقی و اصل ثابت　　اگر بگوئی بود بجائے

۱۲۹۱ ھ

نام تاریخی این رساله از حافظ سید محمد سورتی مهتمم وظائف ریاست بهوپال

شجرة السعادة لفروع انساب السيادة

۱۲۹۰ هـ

تاریخ ختم تالیف این ساله از عبد العزیز اعجاز مصراع

چه نسب نامهٔ صدیق حسن خانصاحب

۱۲۹۰ هـ

تاریخ طبع ثانی این ساله از مولوی حکیم حافظ سید اعظم حسین صاحب سندیلوی سلمه

جم مرتبه صدیق حسن خان بهادر — سر دفتر اعلام بعلم و ادب آمد

بر دوست گهرپاش ز نیسان نوالست — بر خصم شرر ریز ز برق غضب آمد

در موسم جودش هوس اهل تمنا — باغی ست که نخلش همه شیرین رطب آمد

بفتوای خداوند که هر صبح دعایش — بر خلق بفتوای قضا مستجب آمد

خویش بخطا بخششی اشرار قلمرو — ظل کرم احمدی و حلم رب آمد

سائل که بدریوزه برخ آرد بدر او — دائم لب پر آب بقا تشنه لب آمد

بنشست بدورش به نگهبانی کالا — گر دزد به بنگاه کسی نیمشب آمد

از عاقبت کار حسودش چه توان گفت — چندان ز حسد سوخت که خود بولهب آمد

جنس هنر از تربیتش نرخ گران یافت — قلب سخن امروز بقیمت ذهب آمد

در جمع جلو ریز که تا زد بر کابش — خورشید یکی فارس زرین سلب آمد

زو تصفیهٔ قلب توان یاد گرفتن — آیینه گری شیوهٔ اهل حلب آمد

در بزم وی از میکدهٔ راز حقیقت — لبریز دو صد ساغر بنت العنب آمد

طبعش چو بهاری که دماند گل و ریحان — احیای ره و رسم کرم را سبب آمد

افشاند برانداخته اهل حشم دست — از علم نبی جمله وراثت طلب آمد

در باب حمایت که غضنفر بحضورش — لرزنده تر از پیکر اصحاب تب آمد

لبیک زن امروز بطوف حرم او — صد قافله در هند ز ملک عرب آمد

پرداخت گرانمایه نسب نامهٔ خود را — کز دفتر تحقیق همه منتخب آمد

بنگر همه سادات درین نامه که هر یک — روشن دل و نام آور و فرخ لقب آمد

از حضرت این قوم بهر قرن جهان را — فرخندگی علم و عمل مکتسب آمد

آن اصل برومند که فرعش بنکوئی — آوازهٔ نام آوری عجم و اب آمد

چون از پی سالش سر دانش بگرفتم — فرخنده نسب نامه و الا نسب آمد

١٣٠١ هـ

طالع الاسعاد

تهنئة بعيد النحر السعيد

لاعتاب معالی الملك الجليل السيد السند النبيل ذی القدر العظيم والشأن الكريم محمود المناقب وممدوح المآثر السيد محمد صديق حسن خان بهادر نواب مملكة بوفال العليه حفظه رب البريه

يا لوجدي بالنوى أين اصطباري — في هوى من سلبت مني قراري

غادة من ثغرها سكرى — لا بأقداح الحميا والعقار

شمس حسن بهواها — علقت شمس النهار

دور

بلحاظ كنبال اسرتني — وبورد الخد منها قد سبتني

هجرت ظلما ولم ادر — ما الذي اوجب حتى هجرتني

ورمت قلبي المعنّى — من لظى الهجر بنار

دور

حجبت عن مقلتي طيب الرقاد — وشجتني في كل يوم بازديا